

9	کعبه، جلوه عرش خدا در زمین
10	کعبه، خانه آزاد
12	خانه پاک، برای پاکان
13	ابراهیم و اسماعیل، معماران کعبه
15	چرا کعبه کعبه است؟
17	کعبه مرکز برادری و مساوات
19	تخلیه و تخلیه
20	تزکیه روح در حج
21	حج مال خداست
22	حج ضیافت است، حاجیان ضیوف الرحمان
25	حج، فرار الی الله و ترک ماسوی الله
28	حج سیر آفاقی و انفسی
30	اسرار حج از زبان امام سجاد - ع -
31	گوشه هایی از اسرار و مسائل اخلاقی حج
33	اینجا از خدا غیر خدا طلبیدن خطاست
36	حضور امام زمان - ع - در حج
37	تفاوت حج با دیگر عبادات
39	تقوا و یارسایی روح عمل است
43	طیّ مراحل کامل اخلاص، با آشنایی به اسرار میسر است
45	غسل احرام: شستشوی گناهان
47	جامه احرام، جامه طاعت
48	تلبیه
50	مراتب و درجات تلبیه
59	رهبانیت مدوح
61	محرمات احرام
62	اشواط سبعة
63	حجر الأسود
64	حَجْر و مقام
64	مقام ابراهیم
67	حجر اسماعیل
67	ارکان کعبه
68	آب زمزم، جام طاعت
69	صفا و مروه
72	اسرار عرفات
78	حاجیان اندکند، ناله و فریاد بسیار!

81	گفتگوی امام سجّاد - ع - با زهري
82	نقش ولایت در پذیرش حج
85	افاضه و کوچ به سوی مشعر
86	منا، سرزمین رسیدن به آرزوها
89	رمی جمرات: رمی هر شیطان و شیطنت
90	قربانی: سر بریدن آز و طمع
91	سر تراشیدن و سر آن
92	درجات ایمان
94	حاجی راستین حق شفاعت دارد
94	حاجی واقعی «حسنت دنی را طلب می کند نه «دنی را
99	به جای بیان فضیلت نیاکان، حمد خدا بگویند
100	فرشتگان از اسرار حاجیان آگاهند
105	نشانه قبولی حج
106	روح و جان کعبه ولایت است

صفحه

۹

کعبه، جلوه عرش خدا در زمین

خداوند متعال برای این که انسان را فرشته خو کند و آثار فرشتگان را در انسان ظاهر نماید، همانطوری که دستور روزه گرفتن می دهد تا از لذائذ طبیعی پرهیز شود و انسانها همانند فرشتگان، از خوردن و نوشیدن و دیگر کارهای حیوانی برحذر باشند، همچنین به انسان دستور طواف حریم کعبه ای را می دهد که معادل بیت معمور در عرش خداوند است. چون فرشتگان اطراف عرش اله، به یاد حق سرگرم طواف هستند و به نام حق تسبیح می کنند و برای دیگران از خداوند متعال طلب آمرزش می کنند، برای انسان نیز در زمین، کعبه را بنا ساخت تا انسان وارسته دور آن طواف کند. به نام حق زمزمه کند و برای دیگران از خدا آمرزش بخواهد. کعبه، و حدود آن، حرم، مشاعر، محدوده حرم و شعائر آن هر یک به نوبه خود، نشانه ای است از نشانه های الهی که در تأمین این منظور

صفحه

۱۰

والا، نقش مؤثری دارند.

در روایات، کعبه را تنزل عرش می دانند و محاذی بیت معمور و عرش خدا و طواف اطراف کعبه را، همانند طواف فرشتگان در اطراف عرش اله می دانند که آن عرش به صورت بیت معمور تنزل کرده و بیت معمور هم به صورت کعبه در عالم طبیعت جلوه کرده است.

این که در روایات آمده است کعبه محاذی بیت معمور است و بیت معمور محاذی عرش؛ یعنی اگر کسی آنگونه که شایسته طواف است، دور کعبه طواف کند به بیت معمور صعود می کند و اگر به آن حدّ صعود کرد و وظائف آن مرحله را ایفا نمود، به مقام عرش اله می رسد؛ (قلب المؤمن عرش الرحمن(1)).

کعبه، خانه آزاد

برای این که صفت ممتاز آزادی و آزادی که از آن فرشتگان است (چون فرشتگان از رذائل اخلاقی آزاد هستند) در انسان ظهور کند، خداوند متعال هم این خانه را خانه آزادی معرفی کرد تا مردم در اطراف این خانه آزاد طواف کنند و معنای طواف اطراف خانه آزاد، آزاد شدن و آزادی آموختن است.

قرآن در دو جا از کعبه به عنوان «بیت عتیق نام می برد:

«*ولیطوّفوا بالبیت العتیق(2) .

1- بحار، ج ۵۵، ص ۳۹، طبع بیروت.

2- حج : ۲۹

صفحه

۱۱

«*ثمّ محلّها الی البیت العتیق(1)

«عتیق: یعنی آزاد و «عتق یعنی آزادی. این خانه آزاد است، نظیر دیگر مساجد نیست که گاهی ملک کسی باشد و گاهی مسجد ساخته شود. خانه ای است که ابداً ملک کسی نشده و مالکی جز خدا نداشته و ندارد. خانه ای است که از رقیبت، مالکیت و ملکیت غیر خدا آزاد است. شما اطراف خانه آزاد طواف کنید تا درس آزادی بیاموزید. ملک احدی نشوید. مملوک کسی نگردید و زمام شما به دست غیر خدا نباشد.

کعبه بیتی است که «لا یملکهُ أحد ولم یملکه أحد (2). طواف اطراف این خانه انسان را آزاد می کند که ملک کسی نشود و بنده کسی نگردد. نه ملک مالک درون شود نه ملک مالک بیرون. انسان آزماند و طمعورز، ملک از درونی خود است؛ «الطمع وثاق أکید. انسانی که گرفتار طمع است، بنده دیو و اهرمن درونی است.

علی، امیر مؤمنان - ع - فرمود: «عید الشّهوة أدلّ من عید الرق» (3); بنده شهوت ذلیل تر از بنده زر خرید است بنده زر خرید عزیز است و انسان تابع شهوت ذلیل. طواف اطراف کعبه، انسان را از شهوت و غضب آزاد می کند. انسان آزاد شده از بند شهوت و رها شده از قید غضب فرشته است.

1- حج : ۳۳

2- وسائل، ج ۹، ص ۳۴۷

3- غرر الحکم، حدیث ۶۲۹۸

صفحه

۱۲

تو فرشته شوی از پی آنک *** برگ توت است بتدریج کنندش اطلس(1)

اگر برگ توت با تربیت می شود حریر و پرنیان، چرا انسان با تربیت فرشته نشود!

حج بهترین آیین فرشته شدن است. اگر کسی خانه پاک را زیارت کرد و پاک نشد، بدا به حالش. اگر انسانی اطراف خانه آزاد طواف کرد و به سمت بیت عتیق احرام بست و عتق و آزادی فراهم نکرد، بدا به حالش. این که امام صادق - سلام الله علیه - فرمود: «النظر الي الكعبة عبادة (2) برای آن است که کعبه نمودی از عرش خداوند و مظهر طهارت است. این خانه مجلای عتق و آزادی از بندگی غیر خدا است. نگاه به معدن طهارت، عبادت است. نگاه به مجلای آزادگی عبادت است. نگاه به نمونه عرش خدا عبادت است.

خانه پاک، برای پاکان

این خانه، خانه طهارت است و طواف آن، طواف حریم طهارت. نتیجه طواف کعبه طاهر شدن است، همانند قرآن که کتاب طاهر، مطهر و تنزیه من رب العالمین است و فهمیدن آیات آن جز با طهارت دل میسر نیست.

«انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون(3)

1- دیوان سنائی.

2- بحار، ج ۹۹، ص ۶۵

3- واقعه: ۷۹

صفحه

۱۳

جز دل های پاک به حقیقت قرآن نمی رسند. همانگونه که تا انسان طاهر و مطهر نباشد دست دل او به محتوا و معارف آن نمی رسد.

کعبه نیز خانه پاک خدا است و کسی در حریم و اطراف کعبه طواف می کند که پاک باشد و این معصومین - علیهم السلام - هستند که به حقیقت کعبه و طواف اطراف آن می رسند و به دنبال آنان، شاگردانشان که به مقدار طهارت از طواف اطراف کعبه برخوردار هستند. همانگونه که معصومین اند که به حقیقت قرآن می رسند زیرا که آیه تطهیر آنان را «مطهر معرفی فرموده است.

اگر گفته اند این خانه پاک است و برای پاکان ساخته شده؛ یعنی طواف اطراف این خانه درس طهارت می دهد و انسان اگر طاهر شد، محبوب خداوند است) ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین(1).

بنابر این همانطوری که عرش خدا پاک است و فرشتگان پاک خدا اطراف آن طواف می کنند، کعبه نیز خانه خدا، مرکز توحید و پاک از شرک و آلودگیها است و طواف کنندگان اطراف آن هم پاکانی هستند که از هر آلودگی و رجز و رجسی مطهر و مصون اند و طواف اطراف این خانه هم درس طهارت می دهد.

ابراهیم و اسماعیل، معماران کعبه

برای این که خداوند متعال آثار فرشتگان را در انسان احیا کند، کعبه را

1- بقره: ۲۲۲

صفحه

۱۴

بنا کرد. بهترین انبیا با بهترین وصف، بهترین خانه را در روی زمین بنا کردند. کعبه اولین خانه عبادت عمومی است؛ (انّ أوّل بیت وُضع للناس للذی بیّغه مبارکاً وهدی للعالمین(1)).

در روی زمین قبل از کعبه هیچ خانه ای به عنوان معبد همگان ساخته نشده است.

خداوند برای این که حاجیان طوافگر در اطراف کعبه به وصف فرشتگان متصف شوند و آثار فرشته خوبی در آنها احیا شود، کعبه را به دست پاک ترین و موحدترین بشر یعنی ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - بنا کرد؛ (وإذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسماعیل(2))

این دو پیامبر گرانقدر معماران کعبه هستند و آنچه در درون اینها است را بنیان نهادند و به هنگام بنای کعبه این نیایش از درونشان می جوشید که: «ربّنا تقبل منّ خدایا! قبول فرما و از ما بپذیر.

کعبه با دست دو پیامبر الهی با خلوص ساخته شد. نه در معماران شرک راه داشت، نه در بنا و نه در احداث و مرمت آن. خانه ایست سراسر پاک تا بتواند محاذی بیت معمور و در نتیجه محاذی عرش خدا باشد. خلوص این دو پیامبر به حدّی است که خداوند خانه ساخته شده به دست آن دو را به خود نسبت می دهد و می فرماید: این خانه خانه خدا است همانطوری که عرش عرش خدا است. و نیز به این دو معمار دستور می دهد که این خانه را برای طواف کنندگان، نمازگزاران، رکوع و سجود

1- آل عمران : ۹۷

2- بقره : ۱۲۷

صفحه

۱۵

کنندگان پاک و تطهیر کنند (أنّ طهراً بیّتی للطائفین والکافین والرّکع السّجود(1)).

چرا کعبه کعبه است؟

امام صادق - علیه السلام - فرمود: کعبه چون یک خانه مکعب شکل است، کعبه نامیده شده است (2). یعنی چهار دیوار دارد، یک سطح و یک کف، لذا مکعب می شود.

آنگاه فرمود: سرّ این که چهار دیوار دارد آن است که بیت المعمور دارای چهار دیوار و چهار ضلع است. بیت المعمور دارای چهار ضلع است، چون عرش خدا چهار ضلع دارد و عرش خدا دارای چهار ضلع است، چون کلماتی که معارف الهی بر آن کلمات استوار است، چهار کلمه می باشد؛ «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. تسبیح است و تهلیل و تحمید است و تکبیر. این حدیث انسان را از عالم «طبیعت به عالم «مثال و از عالم مثال به عالم «عقل و از عالم عقل به عالم «اله می برد و با آنها آشنا می کند.

معمولاً اهل حکمت برای هر موجودی سه مرحله قائل هستند: ۱ - وجود طبیعی 2 - وجود برزخی در عالم مثال ۳ - وجود عقلی در نشأه تجرّادات عقلی.

اما عرفا و اهل معرفت، مطلب دیگری دارند که آن از عرفان به

1- بقره : ۱۲۵

2- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۴

حکمت متعالیه راه پیدا کرده است. این سخن در نوع کلمات حکما نیست در حکمت متعالیه است و آن هم از اهل معرفت گرفته شده است. و آن این است که هر شیئی که موجود است، چهار نشأه وجودی دارد: «عالم طبیعت»، «عالم مثال»، «عالم عقل» و «عالم اله که قانون «بسیط الحقیقة کلّ الأشیاء ولیس بشيء منه را آنجا دارند و می گویند: ذات اقدس اله بدون محدود بودن و متعین به تعین و متشخص به تشخص خاص شدن و بدون ماهیت و مفهوم داشتن، حقیقت هر چیزی را به نحو اعلی و اشرف دارا و واجد است. این حدیث شریف می تواند مراحل چهارگانه وجود را که اهل معرفت می گویند بازگو کند.

حقیقت کعبه یک وجود طبیعی و مادی دارد در سرزمین مکه و آن همان خانه ایست (1) که ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - بنایش کرد و اسماعیل - علیه السلام - هم دستیارش بود و در عالم مثال وجود دیگری دارد. باز همین حقیقت در عالم عقل که عرش اله است وجود دیگری دارد و نیز در نشأه تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر که مقام الوهیت و الهیت است و اسماء الهی است، وجود دیگری دارد.

حضرت فرمود: چون اسماء الهی و کلمات توحیدی و دینی چهارتا است، عرش هم چهار گوشه دارد، بیت المعمور هم چهار گوشه دارد و کعبه هم چهار ضلع دارد. عرش مانند تخت نیست و بیت المعمور هم خانه سنگی و گلی نیست. گروهی از زائران دور همین کعبه می گردند و لا غیر. عده ای از این جا گذشته تا عالم مثال را درک می کنند و آنان کسانی

1- بقره: ۱۲۷

هستند که «خوفاً من النار یا «شوقاً الی الجنة به بیت الله مشرف می شوند. عده دیگری از این مرحله بالاتر می روند و تا مقام عرش اله بار می یابند؛ نظیر حارثة (1) بن زید که گفت: «کأني أنظر إلي عرش الرحمن بارز و از این بالاتر مقام عترت طاهره است که حقیقت کعبه به آنها فخر می کند و آنها دور این چهار کلمه طواف می کنند: «سبحان الله و «الحمد لله و «لا اله الا الله و «الله اكبر.

کعبه مرکز برادری و مساوات

خداوند متعال دستور مساوات، برادری و برابری می دهد و کعبه و مسجدالحرام را نمونه بارز مساوات می داند. آنگاه به انسان می گوید: اطراف کعبه طواف کن تا درس مساوات بیاموزی.

در اسلام یک «مساوات فردی مطرح است که رسول خدا فرمود: «الناس كأسنان المشط»؛ (2) مردم همچون دندانهای شانه باهم برابرند. و یک «مساوات نژادی و قومی که خداوند فرمود:

«يا أيها الناس انا خلقناكم من ذكر وأنثي و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم» (3)

و این دو اصل: «تساوی افراد نسبت به یکدیگر و «تساوی اقوام نسبت به یکدیگر جزء اصول اسلامی است.

1- در اصول کافی و محاسن برقی حارثه بن مالک آمده است.

2- نهج الفصاحه، ص ۶۳۵

برای این که این تساوی درست ظهور کند، همگان را به سرزمین مساوات خواندند و به طواف در اطراف کعبه ای که برای همگان یکسان است، دعوت کردند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ (1) ...

آنها که مانع راه خدایند و مردم را از مسجدالحرام منصرف می کنند، در حالی که مسجدالحرام برای همگان یکسان ساخته شده، از مرز توحید بیرونند.

قرآن کریم وقتی حرم، کعبه و مسجدالحرام را معرفی می کند، می فرماید: دور و نزدیک در کنار کعبه یکسان است، شهری و روستایی در پیشگاه کعبه مساوی است. آشنا و بیگانه، در حضور کعبه برابر و برادرنند. هر کس از هر نقطه عالم که بیاید و در مسجدالحرام و کنار کعبه قرار بگیرد، با دیگران یکی است.

از سویی به معمار این بنا دستور داد که صلاهی عمومی سر دهد و همگان را دعوت کند که: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (2)». همه مردم را از هر سمت دعوت کن و به کعبه فرا بخوان.

و از سوی دیگر فرمود: این جا برای همگان باز است؛ توانگر و تهیدست، عالم و جاهل و دور و نزدیک در این جا همسانند.

1- حج : ۲۵

2- حج : ۲۷

ابتدا دستور داد اطراف کعبه طواف کنید، سپس فرمود: اینجا جای مساوات است؛ یعنی بر محور مساوات بگردید تا هرگونه امتیاز فردی و نژادی را از خود بزداييد. دیگر نژادها و قوم ها را چون نژاد و قوم خود بدانید. طواف در مسجدی که برای همگان یکسان است درس مساوات و طهارت می دهد.

اگر به ابراهیم و اسماعیل - علیهماالسلام - فرمود: «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ (1)» یعنی طواف کننده در کنار کعبه پاک، طواف می کند تا درس طهارت بیاموزد. در این قسمت هم فرمود: طواف کنندگان در مسجدی طواف می کنند که برای همگان یکسان است تا زاد راه حاج و ره آورد مُحرم، آموختن مساوات باشد.

تخلیه و تخلیه

حجّ همانند دیگر عبادات، آداب و سننی دارد و فرایض و احکامی. برخی از امور، جزء آداب حج و از مسائل ارشادی آن بشمار می آید. برخی دیگر جزء مستحبات است و بخش سوم جزء واجب های این عمل عبادی - سیاسی است.

همه این آداب، سنن و فرائض، برای تحصیل و کسب صفات ثبوتی و پرهیز از صفات سلبی است. انسان از آن جهت که مظهر ذات اقدس الهی و خلیفه الرحمان است، دارای صفات ثبوتی و سلبی است. صفات نقص، صفات سلبی انسان است و صفات کمال، صفات ثبوتی او، و آدمی

1- بقره: ۱۲۵

صفحه

۲۰

موظف است هر وصف کمالی را تحصیل کند و هر صفت نقصی را از خود دفع و رفع نماید؛ یعنی اگر ندارد بکوشد گرفتارش نشود (دفع) و اگر مبتلاست تلاش در برطرف ساختن آن نماید (رفع). و این صفات سلبی و ثبوتی بصورت «تخلیه و» تخلیه ظهور می کند. هر شخصی باید ابتدا خود را از رذائل اخلاقی تخلیه کند، سپس به فضائل اخلاقی مزین شود و جلوه جمال و جلال حق گردد و حج از بهترین اعمالی است که این امور را برای انسان تأمین می کند.

برای این که به اسرار حج پی ببریم، باید سیره و سنت کسانی را که حج راستین انجام داده اند بیاموزیم که آنان همان معصومین - علیهم السلام - هستند. آن بزرگواران هم به آداب حج آشنا بودند، هم فرائض و واجبات حج را انجام می دادند و هم سنن و مستحبات آن را رعایت می کردند. آنان از آن جهت که به تکیه گاه تکوینی احکام علم داشتند، افزون بر انجام احکام ظاهری، به جنبه تکوین نیز نظر داشتند.

تزکیه روح در حج

تزکیه هر عملی به منزله بیان اسرار آن عمل است.

مسأله «تعلیم کتاب و حکمت» یعلمهم الکتاب و الحکمة (1) (در سراسر معارف الهی ظهور کرده که بخشی از آن به عقاید، اخلاق و اعمال عبادی برمی گردد و بخش دیگرش به مسائل اقتصادی، سیاسی، نظامی و ...

1- آل عمران: ۱۶۴

صفحه

۲۱

و مسأله «تزکیه» و یزکیهم (1) (برای بیان باطن اعمالی است که انسان با آن اعمال، خدای خود را عبادت یا دستورش را امتثال می کند. بنابر این، هر عملی سرّی دارد که توجه به آن سرّ، مایه تزکیه روح خواهد بود. و رسول خدا - ص - گذشته از آن که مفسر و معلم قرآن و حکمت است، مبین راز و رمز این کتاب و حکمت نیز می باشد. پس باید گفت که مزگی نفوس هم هست.

قسمت مهمّ تزکیه نفوس در سایه آشنایی به اسرار عبادات و دستورات دینی است. و حج در میان دیگر عبادات، خصیصه ای دارد که درباره اسرار آن، ائمه - علیهم السلام - به شاگردان خود دستورات سودمند بهتر و بیشتری داده اند؛ مثل پرسش و پاسخ امام سجّاد - علیه السلام - با شبلی. این روایت از نظر سند مُرسَل است، و لیکن مضمون بسیار بلند و برجسته ای دارد.

حج مال خداست

«و لله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً» (2).

حج لله و مال خدا است و این تعبیر تنها مخصوص حج است و در مورد نماز، روزه و ... مانند این تعبیر نیامده است. اگر زائری به قصد سیاحت یا تجارت و مانند آن، راهی مکه شود سیر او سیر الی الله نیست و فاقد سرّ است. مهم ترین سرّ حج آن است که این سیر، «الی الله باشد»؛

1- آل عمران : ۱۶۴

2- آل عمران : ۹۷

صفحه

۲۲

زیرا در قرآن به صورت «و لله علی الناس حج البیت تعبیر شده است.

حج ضیافت است، حاجیان ضیوف الرحمان

تمامی عبادات، یک «سرّ مشترک دارند و یک «سرّ مختص، هرگاه آدمی به یکی از آن دو، راه پیدا کند و پی ببرد، می تواند درباره حج نیز این راه را طی کند.

عظمت حج در دعاهای ماه مبارک رمضان بسیار چشمگیر است به نظر می رسد که خداوند متعال می خواهد ضیافت خود را در طی چند ماه تمام کند که آغاز ضیافت، شهر الله (ماه مبارک رمضان) و پایان آن ذیحجه الحرام است که پایان اشهر حج می باشد. پس حج - نیز همانند روزه - ضیافت خداوند است و حاجیان ضیوف الرحمان. تعبیر «ضیافت که در صوم و حج آمده، از روایات گرفته شده است (1).

یکی از برجسته ترین دعاهای ماه مبارک رمضان، طلب حج است، آن هم حج مکرر که: «و ارزقني حج بیتک الحرام، فی عامی هذا و فی کلّ عام» (2)؛ خدایا زیارت خانه خود و انجام مراسم و مناسک حج را در همه سال، نصیبم فرم این دعا، دعای انسان روزه دار و ضیف الرحمان، در ماه مبارک رمضان است.

ضیافت دو مرحله دارد: ۱ - آن که میهماندار به میهمان می گوید چیزی بخواه ۲ - میهماندار آنچه را که میهمان می خواهد به او عطا می کند.

1- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۴

2- دعای ابوحمزه ثمالی: دعای افتتاح.

صفحه

۲۳

در ماه مبارک رمضان میهماندار، که خداوند متعال است، به بندگان صالح خود دستور می دهد: «از من حج طلب کنی آنگاه در مراسم و مناسک حج خواسته ها را عطا می کند و در آنجا سخن از «طلب نیست سخن از «عط است. آنجا نمی گوید از من بخواه بلکه خواسته ها را عطا می کند. گرچه هر خواسته و عطائی به هم آمیخته شده و هر مرتبه ای از عطا خواسته ای را هم به همراه دارد.

او کسی است که: «ولا تزیده کثرة العطاء الا جوداً و کرم (1) انسان هر چه از خداوند متعال دریافت کند، تشنه تر می شود. ابتدا نمی داند از خدا چه بخواد، چون نمی داند که در دستگاه خداوند چه هست، وقتی رُخی نشان داد و چیزهایی را از پشت پرده دید، سؤال تولید می شود و درخواست ظهور می کند. هر مرحله ای از

عطا و بخشش، مرتبه ای از درخواست است و خواهش را در انسان زنده می‌کند و آدمی با درخواست و خواهش، مرحله تازه تری را از خداوند متعال درخواست و دریافت می‌کند. وقتی مرحله بالاتری را دریافت کرد، عطش او بیشتر می‌شود و چیز جدیدتری طلب می‌کند.

از مواردی که طمع زیاد خوب است، همین معارف و علوم الهی است. به همان اندازه که طمع در مادیات بد است، در معارف به همان اندازه خوب است و به عکس قناعت کردن در علوم و معارف همان قدر بد است که طمع در دنیا و مسائل مادی بد است. «یدعون ربهم خوفاً وطمعاً» (2).

1- دعای افتتاح.

2- سجده : ۱۶

صفحه

۲۴

هر چه خوف و طمع و دعا و دعوت بیشتر باشد، خلوص و تقرب نیز برتر خواهد بود. خداوند متعال هر اندازه به بنده سالک مرحمت کند، در او سؤال تولید می‌شود و برابر این سؤال پاسخی جدیدی را خداوند متعال عطا می‌کند و آن پاسخ جدید همان مزید عطاست.

این که می‌گویند خداوند متعال هر چه ببخشد از خزانه اش کم نمی‌شود و هر چه ببخشد جود و کرمش بیشتر می‌شود (و لا تزیده كثرة العطاء الا جوداً و کرمًا). برای آن است که هر چه ببخشد ظرفیت، شرح صدر، و درخواست سالک صالح بیشتر می‌شود و وقتی درخواست او بیشتر گردد، عطای بیشتری نصیبش خواهد شد و وقتی عطا بیشتر بود، باز درخواست بیشتر و بهتر می‌شود و سرانجام در برابر درخواست بهتر و بیشتر، عطای افزون تری نصیب می‌شود. پس نه تنها با بخشش چیزی از مخزن خداوند کم نمی‌شود که بر آن افزوده می‌گردد. چون مخزن الهی با اراده خداوند تأمین می‌شود و اراده خدا بی‌نهایت است.

در مرحله دیگری از ضیافت، در ماه مبارک رمضان، به ما دستور داده شده که زیارت بیت الله الحرام، حرمین شریفین و اعقاب مقدس را مسألت کنیم، از آنجا که ولایت، جزو ارکان حج است در دعاها نیز کنار هم ذکر شده اند.

امام سجاد - سلام الله علیه - عرض می‌کند: «ولا تخلني من تلك المواقف الکریمه و المشاهد الشریفه (1)؛ خدایا مبادا جای من در مشاهد شریف خالی باشد.

1- دعای ابوحمزه ثمالی.

صفحه

۲۵

در میهمانیهای عادی، بنابر این نیست که میهماندار به میهمان بگوید از من چه چیزی را درخواست کن، هرچه حاضر کردند میهمان می‌پذیرد. میهمان تابع سفره صاحب خانه است اما در ضیافت های الهی و معنوی، صاحبخانه به میهمان می‌گوید از من چه چیزی را درخواست کن، هر چه خواهی من می‌دهم و لیکن این ها را بخواه؛ «زیارت خانه خدا، حرم رسول خدا و مشاهد مشرفه اینها کیفیت ضیافت ماه مبارک رمضان است که زمینه ضیافت حج را فراهم می‌کند.

حج، فرار الی الله و ترک ماسوی الله

خداوند متعال فرموده است: «ففرّوا الي الله (1) ... و روايات «فرار الي الله را همان حجّ دانسته اند كه يعنى سفر كنيد به سوي خدا. اينگونه است كه انسان ها به هر سمت رو كنند، خداوند متعال و آيات الهي را مي بينند؛ «فأينما تولّوا فثمّ وجه الله» (2).

ليكن همين انسان، كه به هر سمت رو كند چهره الهي را مي بيند، ممكن است به جايي برسد كه با خطاها احاطه بشود و «أينما تولّوا فثمّ وجه الشيطان» شود.

بديهي است كه انسان حدود و حريم خود را، خود مي سازد، پس اگر راه گناه را طي كند، اطراف خویش را مملوّ از شياطين، مار و عقرب كرده است و به هر سمت بنگرد، شيطان و مار و عقرب مي بيند و قرآن كريم

1- ذاريات : ۵۱

2- بقره : ۱۱۵

صفحه

۲۶

فرمود: اينان كساني هستند كه گناهانشان آنها را احاطه كرده (1) و در كام خود فرو برده است و راه توبه بر چنين كساني بسته است. اگر گناه در بيرون دروازه قلب باشد، آدمي مي فهمد كه بد مي كند و احتمال توبه در او هست، ليكن اگر اين گناهان از درون به بيرون راه پيدا كنند، زمينه «نار الله الموقدة التي تطلع علي الأفئدة» (2)- معاذ الله - فراهم گشته است.

و ديگر نمي بيند و نمي فهمد كه بد مي كند و حتّي بد را خوب و خوب را بد مي پندارد؛ «وهم يحسبون أنهم يُحسنون صنعا» (3) !لذا هر كار خلاف و معصيت را كه انجام مي دهد خيال مي كند كار خوب است و چون بد را خوب مي بيند هرگز موفق به توبه نمي شود البته مي تواند توبه كند ليكن اين كار خود را بد نمي داند تا توبه كند. چنين كسي درون و بيرون خود را پر از شياطين و مار و عقرب كرده است؛ همانند كسي كه باغچه منزلش را پر از علف هرز كند، حتّي داخل گلدان اتاقتش هم علف هرز سبز مي شود .

كسي كه درون و بيرون را پر از علف هرزه كرده؛ راه حركت خویش را سد كرده است و با دست خود پا و دهان و گوش و چشمان خود را بسته است؛ «فَرَدّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» (4) .

در گذشته گروهی وقتی سخنان پیامبران - عليهم السلام - را می شنیدند، گوشهای خود را با انگشتانشان می بستند که مبادا صدای حق

1- «وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» بقره : ۸۱

2- همزه : ۶

3- كهف : ۱۰۴

4- ابراهيم : ۹

صفحه

۲۷

به گوش آنها برسد؛ «يجعلون أصابعهم في آذانهم» (1).

مشرکان مگه وقتي از کنار مجلس تعليم كتاب و حكمت پيامبر اكرم مي گذشتند، گوشه‌هاي خود را با انگشتهايشان مي بستند تا مبدا كلام نوراني قرآن به گوششان برسد؛ چون حرفه‌اي آن حضرت را سحر مي پنداشتند و اسطوره مي انگاشتند.

يکي از بارزترين مصاديق سير الي الله سفر حج است. گرچه در همه جا مي توان خدا را عبادت کرد و از ضيوف الرحمن شد و ليکن ذات اقدس الهي، بعضي از مکانها و زمانها را براي ضيافت و پذيرايي، مشخص و آماده فرموده است؛ مانند حجّ و روزه. پس چون خدا همه جا هست، سير الي الله به معنای سير زماني يا مكاني نخواهد بود. خدا در هر زمان و در هر زمين و در همه جا هست؛ «هو الذي في السماء الة و في الأرض الة (2)». بطور مسلم حجّ يك سرّ خاصّي خواهد داشت كه فرار الي الله به حجّ تفسير شده است و آن فرار الي الله اين است كه انسان ما سوي الله را ترك كند و الله را طلب نمايد. آري يکي از اسرار حجّ ترك ما سوي خدا و طلب خداوند متعال است و كسي كه حجّ را به قصد تجارت، شهرت و يا ديگر هدفها انجام دهد، فرارش» الي الله نيست بلکه فرار «عن الله» است؛ همانگونه كه جهاد «عن الله» داريم و جهاد «في الله». آنچه كه در قرآن آمده، «والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلن (3)» است و در مقابل، عده اي جهاد «عن الله» دارند و از خدا رو گردانند. به خود و مقام و شهرت و جاه متكي

1- بقره : ۱۹

2- زخرف : ۸۴

3- عنكبوت : ۶۹

صفحه

۲۸

و وابسته هستند، از اين رو است كه جهادشان «عن الله» است، قهري است كه راه را هم گم مي كنند چون الذين جاهدوا «فبين است نه «عن».

حجّ به عنوان «فرار الي الله (1)» در قرآن كريم مطرح و بازگو شده است؛ يعني يك انسان حجّ گزار، همين كه قصد حجّ يا عمره را دارد، سير او به طرف خداست و سير به طرف خدا؛ يعني اعتماد بر خدا و ديگر هيچ. اگر كسي به زاد و راحله خود تكيه كند و به كسب و كار يا همراهان خود متكي باشد، او فرار به همراهان و غير خدا كرده است. سفر به سفره خود كرده است نه سفر به ضيافة الله.

زائر خانه خدا و مسافر سفر حجّ، بايد از غير خدا بريده و به خداوند متعال وصل شود و از همان قدم اول و تهيه مقدمات، بايد چنين باشد. كسي كه مي خواهد لباس احرام تهيه كند، بايد مال خود را تطهير، وصيت نامه اش را تنظيم و از بستگان خود خداحافظي كند. چرا كه زائر خانه خدا در همه حالات، با خداست و سير او «في الله»، «الي الله»، «مع الله» و «بالله» است. اين كه در برخي از دعاهاي حجّ آمده است؛ «بسم الله و بالله و في سبيل الله و علي ملة رسول الله (2)» ناظر به همين است كه اين كار بنام خدا و در راه خدا و با ملت خدا و در سنت رسول خدا - ص - آغاز مي شود.

حج سیر آفاقي و انفي

سفر حج را سبک نشماريم و احساس كنيم به مقصد كه رسيديم

1- ذاريات : ۵۱

مقصود را در مقصد یافتیم و بازگشتیم و وقتی برگشتیم، سیرمان «من الحق الي الخلق بالحق (1) خواهد بود و این سیر گر چه سیر أفقي و آفاقي است اما انفي را نیز به همراه دارد. وقتی میهمان حق شدید درک می کنید که: «هو معكم أينما كنتم (2) در این هنگام است که حاجی با یک نورانیت و نور خاصی برمی گردد، گویی که تازه از مادر متولد شده است (3) و مردم موظفند که به زیارت حاج بروند و زیارت او ثواب بسیار دارد؛ زیرا گذشته های او پاک شده و قبل از آن که به معصیتی مبتلا شود، نور خاصی در او هست. معلوم می شود که: «و ارنا مناسکنا و ثب علین (4) مسأله «بیزگیهم را هم به همراه خواهد داشت».

1- سالکین در وصول به مقامات سابعه، مرتبه طبیعت و مقام صدر و قلب و روح و سرّ و خفیّ و اخفیّ چهار سفر دارند که از آنها به اسفار اربعه تعبیر می شود:

الف: سیر «من الخلق الي الحق که از اول مقام طبیعت و طبع شروع می شود. تا پایان مقام صدر، او با تأمل و مشاهده و تفکر در آیات آفاقي و انفي می فهمد اینها خالقي دارند و به حق می رسند.

ب: سیر «من الحق الي الحق که از مقام قلب تا پایان مقام روح است. در اسماء و صفات عالی حق تعالی در وحدانیت و علم و قدرت حق بحث می کند و سیر دارد.

ج: سیر «من الحق الي الخلق بالحق که از مقام سرّ الي ما شاء الله است که از ظهورات حق در خلق مشاهداتی دارد، از فیوضات حق تعالی در خلق شهود دارد و این نبوتی است در اصول و معارف دین نه این که نبوت تشریحی داشته باشد. اگر انباء و خبری هست در معارف دین است نه در احکام دین و نبوت تشریحی.

د: سیر «من الخلق الي الحق بالحق و این سفر از خواص انبیای مرسل است که در بین مردم به حق سیر می کنند و مقام نبوت تشریحی است که مردم را به احکام الهی آشنا می سازد و انسان با وصول به این مرحله و مقام، انسان کامل می شود. (مقدمه اسفار اربعه، ج ۱؛ مقدمه فصوص الحکم قیصری، فصل ۱۲)

2- حدید : ۴

3- بحار، ج ۹۶، ص ۳۸۵

4- بقره : ۱۲۸

اسرار حج از زبان امام سجاد - ع -

بعضی از روایات که ناظر به اسرار حجّ است، (1) گرچه از حیث سند قابل تأمل و دقت می باشد و جای تحقیق بیشتری دارد، لیکن متن آنها بسیار قوی است. کسانی که احادیث را با متون آنها می شناسند، این گونه از احادیث را هم معتبر می دانند.

علي بن الحسين، امام سجاد - سلام الله عليه - بعد از سفر حجّ، شبلی را دیدند و فرمودند: چه می کنی؟

عرض کرد: از حج برمی گردم.

فرمود: آیا آنگاه که به میقات رفتی و لباس دوخته را از تن درآوردی و لباس احرام را در بر نمودی و سپس و غسل احرام را انجام دادی؟

عرض کرد: آری.

فرمود: این که لباس دوخته را از بر گرفتی، آیا هنگام کندن لباس دوخته، قصد کردی که از لباس معصیت بیرون بیایی؟

عرض کرد: نه.

فرمود: وقتی لباس احرام را در بر کردی در این قصد بودی که جامه

1- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶، روایت شبلی.

در احیاء العلوم غزالی آمده است: کسی شبلی را به خواب دید و از او پرسید: پروردگار با تو چه کرد؟ شبلی پاسخ داد: آن سان مرا به حساب گرفت که سخت نومید شدم و آن هنگام مرا در بخشایش غرقه ساخت.

صفحه

۳۱

طاعت در بر می کنی؟

عرض کرد: نه.

فرمود: وقتی غسل احرام انجام دادی، آیا قصد کردی که خود را از گناهان شستشو می کنی؟

عرض کرد: نه، من فقط لباس مخیط و دوخته را بیرون آوردم و لباس احرام را در بر کردم و وقوف نمودم. و نیت کردم همان چیزهایی را که دیگران انجام می دهند.

فرمود: پس تو احرام نبسته ای! احرام یک دستور ظاهری دارد که همه آن را انجام می دهند و یک دستور باطنی و سرّی دارد که تنها اهل سیر و سلوک و کسانی که به اسرار حج آگاهند، به آن توجه دارند.

گوشه هایی از اسرار و مسائل اخلاقی حج

عده ای از اصحاب و شاگردان ائمه - علیهم السلام - به کشف و شهود راه یافته اند و باطن کسانی را که در سرزمین عرفات و غیر عرفات بسر می بردند دیده اند. زائر بیت الله باید با باطنی روشن این سفر را طی کند و گرنه ممکن است خدای ناکرده باطن حیوانی داشته باشد و اهل باطن با چشم ملکوتی واقعیت آنها را ببینند.

امام سجّاد - ع - از زهری پرسید: به نظر تو جمعیت زائر امسال چقدر است؟ زهری عرض کرد: چهارصد هزار یا پانصد هزار. حضرت با اشاره ای، گوشه هایی از ملکوت را بر وی روشن ساخت و او باطن

صفحه

۳۲

بسیاری از افراد را دید که بصورت حیوان بودند. آنگاه فرمود: حج گزار کم است و سر و صدا و ناله زیاد. این سر و صداها، سر و صدای حاجیان راستین نیست. حاجیان راستین بسیار کم هستند که به صورت آنان را انسان می بینی کسانی هستند که به قرآن و عترت و وحی و رسالت معتقدند و به تمام چیزهایی که پیامبر اکرم

- ص - درباره اصول و فروع دین، بخصوص امامت و ولایت آورده اند معتقدند و عمل می کنند. باطن این گروه همانند ظاهرشان انسان است. و دین وجودشان را احاطه کرده است. اما کسانی که بسیاری از مسائل را نپذیرفته اند و می گویند رسول خدا - ص - در تعیین رهبری اجتهاد کرده و این تعیین رهبری بدستور خداوند متعال نبوده است! اینها قائل به جدایی قرآن و عترتند، در حالی که قرآن و عترت یک نور و از هم جدایی نپذیرند. اگر کسی به قرآن تمسک کند و عترت را نپذیرد در حقیقت قرآن منهای قرآن را برگزیده است. نمی شود که انسان بخشی از حقیقت را بپذیرد و بخشی دیگر را رها سازد؛ «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» نمی شود. کسانی که «بریدون أن یتخذوا بین ذلک سبیل (1)» خواسته اند راه نزدیک تری انتخاب کنند، بیراهه رفته اند و در حقیقت باطن اینها، جحود و انکار حق است و جحود و انکار حق به صورت حیوانیت و درنده خویی ظهور می کند.

اگر انسانی حیوان شود بد است و گرنه حیوانی که انسان نبوده و خودش در حد حیات حیوانی خلق شده است، مذموم و معاقب نیست و او را به جهنم نمی برند زیرا مکلف نبوده است.

1- نساء : ۱۵۰

صفحه

۳۳

اینجا از خدا غیر خدا طلبیدن خطاست

وقتی امام سجاد - سلام الله علیه - به مکه مشرف شد، به عرض ایشان رساندند: والی مدینه که باغ شما را به ستم گرفت شکایت او را به عبدالملک خلیفه وقت برسانید، چون عبدالملک در این سال به مکه آمده است. حضرت فرمود: من در کنار کعبه، از صاحب این خانه دنیا نمی خواهم چه رسد که به غیر خدا پناه ببرم و مسائل دنیا را در این جا مطرح کنم! این جا جای نیایشی است که انسان را با محبوب حقیقی آشنا کند. بدا به حال کسی که در کنار کعبه، از صاحب کعبه غیر از محبوب حقیقی را طلب کند!

امام سجاد - علیه السلام - در عرفات دید سائلی به تکدی پرداخته، گریه می کند. حضرت فرمود:

اگر تمام دنیا دست این مرد بود و از دست او گرفته می شد، حق نداشت امروز در این سرزمین برای آن اشک بریزد! این جا از خدا غیر خدا را طلبیدن، ضرر کردن است.

به تعبیر استاد بزرگوار، حکیم متأله، مرحوم الهی قمشه ای - قدس الله سره الشریف -:

حجر الأسود خال لب لعل است و این خال را ببوس تا به محبوبت برسی. بوسی حجر خال لب لعل نگاران (1).

زائر با یمین خدا بیعت می کند و حجر الأسود را تنزل دست پروردگار

1- دیوان الهی قمشه ای.

صفحه

۳۴

می داند؛ چه این که کعبه را تنزل بیت معمور و عرش خدا می داند و طواف خود را تنزل طواف فرشتگان می شمارد. و سرانجام خود را فرشته ای متوسط می یابد و آثار فرشتگی را در خود مشاهده می کند.

وقتی به سرزمین عرفات می‌رسد، دعاهاي خاصّ عرفه را همانند امام سجّاد و سالار شهیدان، سیدالشهدا - علیهماالسلام - می‌خواند.

اما زمزم، رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - آن قدر به آب زمزم علاقه داشت که استهزاء می‌کرد و می‌فرمود: شما که از مکه به مدینه می‌آیید، برای من آب زمزم سوغات بیاورید (1). این آب در اثر نیایش آن مادر جوشید. وقتی هاجر به ابراهیم خلیل عرض کرد من و این کودک نوزاد را در این سرزمین لم یزرع به که می‌سپاری (إلی من ندعنا) فرمود: به صاحب این سرزمین (إلی ربّ هذه البنية (2)) (این گفتن همان و آرامش قلب مادر همان).

وقتی کودک تشنه شد، مادر به دنبال آب، هفت بار از سینه صفا به مروه و از بالای مروه به صفا رفت و آمد. ناگهان دید که زیر پای کودک نوزاد چشمه‌ای جوشیده است که همچنان هزاران قرن است می‌جوشد! چه با برکت است زمزم!

بدا به حال کسی که با آب زمزم وضو بگیرد، در کنار کعبه طواف کند و از خدا غیر خدا بخواهد و نورانی نشود!

امام صادق - علیه السلام - فرمود: «نور الحق لا یزال علی الحاج ما لم

1- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۳۵

2- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۱

یذنب (1) .

«حاجی تا زمانی که آلوده به گناه نشود، نور خدا در او هست و زایل نمی‌شود .

این عالی‌ترین بها به حج و زیارت است. این عمل نور است. خوشا به حال کسی که این نور را در آن جا ببیند و در جان خود پیاده کند.

وقتی انسان از کعبه و از سفر بیت الله باز می‌گردد باید طواف وداع انجام دهد و با خدا گفتگو کند.

روایت شده که امام هشتم - علیه السلام - آنگاه که می‌خواست کعبه، این بنای توحید را وداع کند، به خدا عرض می‌کرد:

«إني انقلبُ علي أن لا اله الا أنت(2)

«خدایا! من از کنار خانه تو با توحید باز می‌گردم و بر این اعتقادم که پروردگاری جز تو نیست

زائر باید بگوید: خدایا! من موحد از اینجا می‌روم و نه تنها معتقدم که در عالم خدایی هست که این ضعیف‌ترین درجه توحید است بلکه آنچنان موحدم که تمام کارها را فانی در کار تو و تمام اوصاف را فانی در وصف تو و بالأخره تمام ذوات را فانی در ذات تو می‌بینم (اّني انقلب علي أن لا اله الا أنت).

حضرت فرمود: «الدخول في الكعبة دخول في رحمة الله والخروج عن

1- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۳؛ ثواب الاعمال صدوق، ص ۷۴

2- وافی، باب دخول الكعبه.

صفحه

۳۶

الكعبة خروج من الذنوب (1)

اگر انسانی توفیق پیدا کرد و به درون کعبه راه یافت، جایی که انسان در هر حال و به هر سویی می تواند نماز بخواند، و به هر سمت رو کند به قبله رو کرده است و بالأخره آنجا که نمودار کامل از «فأینما تُؤلُّوا فتمَّ وجهه الله (2) است، چنین شخصی وارد رحمت الهی شده است و هنگامی که از کعبه بیرون می آید از گناهان خارج می شود.

حضور امام زمان - ع - در حجّ

وجود مبارک حضرت بقیة الله، حجة بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه الشریف - هر سال در مراسم حجّ حضور دارد (3). در عرفات و منا حاضر است. همچنین بسیاری از شاگردان خاصش مانند ابوبصیرها، سدیر صیرفی ها و زهری ها ... که تربیت شده او هستند در مراسم حضور دارند. حضرت - ع - می تواند به شاگردان خود از راه ملکوت بفهماند که چه کسی انسان است و چه کسی حیوان. ممکن است کسی در سرزمین عرفات و منا به وجود مبارک بقیة الله الاعظم دعا هم بکند و دعای فرج را هم بخواند اما قلب او قلب انسان نباشد. ممکن است کسی مشکلی داشته باشد و مشککش ناخودآگاه به برکت حضرت حجت - سلام الله علیه - حل شود اما چنین نیست که اگر عملی خارق عادت در حج یا در منا و عرفات پیدا شد، مستقیماً توسط وجود مبارک حضرت حجت باشد. احتمال دارد

1- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۷۲

2- بقره: ۱۱۵

3- بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۱ و ص ۱۵۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۰۷

صفحه

۳۷

خود حضرت باشند و احتمال دارد اولیایی که دست پرورده آن حضرت هستند باشند. ممکن است سالمندی، زن یا مرد، و یا ناواردی راه خیمه و چادر را گم کند یا در بین راه بدون زاد و راحله بماند و ولیّی از اولیای الهی که تربیت شده مکتب ولایت امام عصر - ارواحنا فداه - است او را راهنمایی کند. گرچه این شخص مع الواسطه خدمت حضرت حجت رسیده است اما بلا واسطه نبوده است. چنین نیست که هر اثر غیبی در مراسم حجّ مستقیماً مربوط به وجود مقدس حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - باشد. خیلی توفیق می خواهد و چنین تشرقی برای اوحدی از موحدان پیش می آید که وجود مبارک حضرت - سلام الله علیه - شخصاً به بالین او بیاید. البته عنایت ایشان شامل اولیا و شاگردان و صالحین و صدیقین و شهدایی را که تربیت کرده است، می شود. آنها مأموران ایشان هستند و به دستور ایشان مشکلات دیگران را حلّ می کنند و خلاصه این که وجود مقدس حضرت و دست پروردگان ایشان، باطن ما را می بینند.

تفاوت حج با دیگر عبادات

زائران بیت الله الحرام هر عبادتی را که انجام می دهند راز و رمز بسیاری از آنها برایشان روشن است. نماز کارهایی دارد. روزه دستوراتی دارد. زکات و جهاد دستوراتی دارد که پی بردن به منافع و فواید این دستورات دشوار نیست. نماز ذکرهایی دارد که معنای آن روشن است؛ رکوع و سجود دارد که تعظیم را تقهیم می کند و تشهدی دارد که اعتراف را به همراه دارد...

صفحه

۳۸

روزه دارای پرهیز از مشتهیات است. همدلی و همدردی و هماهنگی با مستمندان و یادآور فشار گرسنگی و تشنگی بعد از مرگ است. روزه گرفتن منافع فراوان دارد که هم منافع طبّی و دنیایی اش معلوم است و هم منافع تهذیب روح و معنوی آن.

زکات، انفاق و تعدیل ثروت و رسیدگی به حال مستمندان و ضعیفان است که منفعت و مصلحت آن هم مشخص است.

جهاد و مرزداري و دفاع مقدّس علیه تهاجم بیگانگان نیز منافع فراوانی دارد که پی بردن به آنها دشوار نیست.

لیکن حج، یک سلسله دستورات و مراسم و مناسک دارد که پی بردن به راز و رمز آن بسیار سخت و دشوار است. فهمیدن معنای بیتوته در مشعر الحرام، سر تراشیدن، بین صفا و مروه هفت بار رفتن و بازگشتن و در بخشی از این مسافت هروله کردن و ... دشوار است، چراکه این راز و رمزی دارد پیچیده. لذا جریان تعبّد در حجّ بیش از سایر دستورات دینی است.

از رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - نقل شده است که آن حضرت به هنگام لبیک گفتن، به خدا عرض کرد:

«لَبَّيْكَ بِحَجَّةٍ حَقًّا تَعْبُدًا وَرَقًّا (1) .

«خدایا! من با رقیّت و عبودیت محض لبیک می گویم و مناسک حجّ را انجام می دهم .

1- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۲۳؛ و محجة البیضای فیض کاشانی.

صفحه

۳۹

از آنجا که روح تعبّد در حج بیشتر است، سرّ بسیاری از مناسک با عقل عادی قابل تبیین نیست. لذا به هنگام گفتن لبیک، عرض کرد: «تعبّدًا و رِقّ نظیر ذکر که در سجده تلاوت گفته می شود.

پس حج یک سلسله دستوراتی دارد که با بندگی محض و رقیّت صرف و عبودیت تامّ هماهنگ تر است، برای این که آن اسرار و منافع مرموز را تبیین کنند، در روایات به صورت منافع آورده اند و گاهی هم به صورت داستان در سخنان اهل معرفت و دل آمده است. از یک سو به عنوان بیان اسرار است و از سوی دیگر به عنوان داستان می خواهند بخشهای اساسی حج را خوب تفهیم و تبیین کنند.

تقوا و پارسایی روح عمل است

چون محور پذیرش هر عملی تقوا و وارستگی است، خداوند متعال اساس کعبه و مناسک حج را با تقوا پی ریزی کرد. قبل از اسلام به حج و زیارت کعبه می پرداختند و در اطراف کعبه طواف می کردند و مناسک حجّ؛ نظیر قربانی و مانند آن، بجا می آوردند، اما آمیخته با شرک بود. به هنگام ذبح قربانی مقداری از

گوشت آن را به دیوار کعبه می‌آویختند و نیز مقداری از خورش را بر دیوار خانه می‌مالیدند. این عبادت توحیدی را با آن شرک مشوب کرده بودند. اسلام که آمد، فرمود:

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ (1)»

«خداوند متعال این قربانی را با گوشت نمی‌پذیرد، با خون نیز

1- حج : ۳۷

صفحه

۴۰

نمی‌پذیرد. گوشت و خون این مذبح به خدا نمی‌رسد، بلکه روح عمل، که تقوا و پارسایی است به خدا می‌رسد.

بکوشید عمل را با روح و جان انجام دهید؛ زیرا خداوند عملی را می‌پذیرد که طیب و پاک باشد (الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه (1) ذات اقدسش جمیل است و دوست دارد جمال را و نیز واحد است و دوست دارد توحید را. و از هر عمل آمیخته به شرک بیزار است.

در این جا هم می‌فرماید: قربانی در سرزمین منا، که بخشی از مناسک حج و زیارت است، وقتی مقبول است که با تقوا انجام گیرد و روح عمل تقوا باشد؛ زیرا اگر عمل با تقوا نبود مقبول نیست و یا اگر همراه با تقوا بود لیکن عامل، در غیر محدوده این عمل، گرفتار نقاط ضعفی بود، گرچه عمل او مقبول است ولی قبول کامل نیست. حصری که در قرآن کریم آمده است: «أَمَّا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (2) ناظر به این دو نکته است:

1- اگر عملی بدون تقوا باشد اصلاً قبول نمی‌شود.

2- اگر عمل همراه تقوا بود لیکن عامل در غیر محدوده این عمل، گرفتار نقاط ضعف بود گرچه این عمل مقبول است و لکن آنچنان که باید بالا نمی‌رود.

ابراهیم نمونه کامل تقوای الهی است و مناسک حج نمودار کامل پذیرش عمل است. خداوند عمل انسانی را می‌پذیرد که تمام برنامه‌های او بر پایه تقوا تنظیم شده باشد؛ «أَمِنَ أَسَسُ بُنْيَانُهُ عَلَي تَقْوَىٰ مِنِ اللَّهِ

1- فاطر : ۱۰

2- مائده : ۲۷

صفحه

۴۱

ورضوان خیر أم من أسس بُنْيَانَهُ عَلَي شِفَا جُرْفٍ هَارٍ فانهار به في نار جهنم والله لا يهدي القوم الظالمين (1)

خداوند عملی را می‌پذیرد که عامل آن برنامه‌اش را بر پایه تقوا استوار کند و مناسک حج را از اعمالی می‌داند که بر پایه تقوا است.

اگر مسأله رمی جمرات و سنگ زدن به جمره ها مطرح است. در حقیقت دیو درون و بیرون را رمی کردن و شیطان انس و جن را راندن است. تا انسان فرشته نشود، شیطان از حریم او بیرون نمی رود. اگر فرشته خوی شد آنگاه است که از گزند شیطننت مصون است. زیارت کعبه برای آن است که انسان را فرشته خوی کند. در رمی جمرات، هرگونه اوصاف پلیدی را طرد کند و پاک شود. در قربانگاه بر پایه تقوا قربانی کند. در کنار کعبه، اطراف خانه طاهر عتیق، که نمودار مساوات است، طواف کند. بین صفا و مروه آنچنان سعی کند که از صفای الهی برخوردار باشد. خدای تعالی سعی بین صفا و مروه را در قرآن با تعبیر «طواف آورده و آنگاه فرمود: این سعی جزء شعائر الهی است و هر انسانی که شعائر الهی را تعظیم کند؛ «فاتها من تقوی القلوب (2) است.

جای تقوا دل است، همانگونه که جای تقوا در قربانی، روح عمل است و خداوند متعال با این کار روح را بالا می برد و انسان را در همه این فرازها می آزماید. و این که دستور طواف بر اطراف کعبه را می دهد، برای آن است که انسان در کنار این کعبه چون فرشتگان به یاد حق باشد و زمزمه

1- توبه : ۱۰۹

2- حج : ۳۲

صفحه

۴۲

کند. در دوران جاهلیت اطراف کعبه طواف می کردند اما عبادت آنها سوت کشیدن و کف زدن بود. قرآن فرموده است:

«ما كان صلاتهم عند البيت الا مكاءً وتصدياً (1)

مشرک اگر در کنار کعبه هم به زمزمه و نماز بایستد، سوت می کشد. اگر تکبیر بگوید، کف می زند؛ زیرا تکبیر و زمزمه شرک آلود، بیان انسانی نیست قرآن سخن آنان را که در زمان جاهلیت اطراف کعبه با اذکار شرک آلود طواف می کردند، بیان نمی داند بلکه صغیر و سوت می داند.

در نظر قرآن، سخن انسان بیان است؛ «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (2)

معلم خدای رحمان است و اوست که قرآن را تعلیم داد. وقتی قرآن تعلیم شد، شاگرد قرآن می شود انسان؛ «خَلَقَ الْإِنْسَانَ

و آن گاه که فردی «انسان شد، سخن او «بیان است؛ «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ

اول علم قرآن است، بعد انسان شدن، و سپس بیان داشتن. بیان برای انسان و انسانیت در پرتو قرآن است. آن کس که از قرآن سهمی ندارد انسان نیست. آن کس که انسان نباشد سخن او بیان نیست و آن کس که سخن او بیان نباشد کلمات او صغیر است و سوت و فریاد.

و اما پاکان، که در اطراف کعبه طواف می کنند، نه تنها به یاد حق سرگرمند که به یاد خلق خدا هم مشغولند و سعادت همگان را در آنجا که

1- انفال : ۳۵

2- الرحمن : ۱ - ۲

دعا مستجاب است از الله مسألت می کنند. در کنار کعبه و خانه خدا، از خدا غیر خدا را نمی طلبند.

طی مراحل کامل اخلاص، با آشنایی به اسرار میسر است

در حج هر اندازه خلوص بیشتر باشد، ثواب بیشتر است و خلوص شأنی از شؤون عقل عملی است که مسبوق به معرفت است، و معرفت از شؤون عقل نظری است (1). شخص باید ابتدا بفهمد، تا برابر فهم و معرفتش، اقدام خالصانه داشته باشد و باید بداند که در حج چه خبر است، تا حج را با اخلاص انجام دهد. اگر شخص اسرار حج را نداند، هر اندازه هم که خلوص داشته باشد باز محدود است و اگر به اسرار حج آگاه باشد،

1- حکما علم را به «حکمت عملی و «حکمت نظری و عقل را به «عقل عملی و «عقل نظری تقسیم کرده اند.

حکمت مربوط به علوم است و عقل مربوط به قوای نفسانی. عقل نظری، حکمت نظری و حکمت عملی را تأمین می کند و مسائل علم اخلاق و فقه و مانند آن را به عهده دارد؛ زیرا انسان از آن بُعد که می فهمد این مسائل را طرح می کند. عقل عملی، نیروی اجرا کننده است. عقل نظری از بالا مدد می گیرد و عقل عملی بر طبیعت و بدن فرمانروایی دارد.

کمال عقل عملی در این است که تحت سلطه قرار نگیرد و کمال عقل عملی در این است که همیشه آنچه را که می داند در مادون اجرا کند تا به مراحل بالاتر برسد و این همان است که: «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان و هر جا عقل عملی نباشد سفاقت است.

و کمال عقل نظری در این است که تحت سلطه باشد و همیشه کمال را از مبادی عالیه بپذیرد.

نفس دو جناح دارد و دو بال؛ جناح عقل نظری و جناح عقل عملی.

الف - عقل نظری؛ درک می کند که چه چیزی بد است و چه چیزی خوب. چه کاری باید انجام بشود و چه کاری باید انجام نیابد.

ب - عقل عملی؛ می فهمد که فلان کار خوب است باید انجام شود و این که «خوب را باید عمل کرد، نفس با عقل عملی درک می کند.

خلوص او مشروح و باز است. بنابر این قبل از مسأله نیت و اخلاص، انس به اسرار حج لازم است تا آدمی اعمال صوری و ظاهری را که انجام می دهد، بداند این عمل لبّ و مغزی دارد. وقتی این را فهمید از ذات اقدس الهی طلب می کند. پس بدون آشنایی به اسرار، طی مراحل کامل اخلاص، میسر نیست.

همانگونه که همه موجودات در عالم طبیعت، از مخزن الهی تنزل کرده اند، اعتباریات نیز از مخزن غیب تنزل کرده اند. نماز، روزه و حج نیز همانند بیع، صلح، اجاره و دیگر موارد معاملات، خود وجود واقعی ندارند و امر اعتباری هستند. ولیکن به یک واقعیت هابی متکی هستند و منشأ پیدایش بسیاری از واقعیتها می باشند؛ چرا که خیلی از واقعیات، در اعتبار اعتباریات سهیم هستند و امور اعتباری هم به استناد منشأهای واقعی شان، از مخزن غیب نازل شده اند. پس اگر کسی این امور اعتباری را بشناسد و عمل کند، به ریشه آنها که همان مخزن غیب است می رسد. این که در روایت آمده است: نماز، روزه، زکات، حج و ... به صورتهای زیبایی درمی آیند و ولایت اولیای الهی از همه زیباتر جلوه می کند، (1) ناظر به همین معناست و انسان در

برزخ نزولي يا برزخ صعودي با آن واقعييت ها آشنا مي شود. اوحدي از انسانها هستند قبل از اين كه نماز به اين عالم بيايد، به حقيقت آن در برزخ نزولي آگاهي دارند. و انسانهاي متوسط و عادي بعد از مرگ به حقيقت نماز و حج و زكات پي مي برند و مي بينند كه نماز و روزه و حج و ... به صورت يك فرشته اند و در قبر با اين فرشته ها مانوس مي شوند.

1- محاسن برقي، ح ۴۳۲؛ بحار، ج ۹۹، ص ۲۰؛ بحار، ج ۶، ص ۲۳۶

صفحه

۴۵

اگر كسي بداند كه حقيقت و سرّ نماز فرشته است، هنگام اقامه آن، با نيت برتري وارد مي شود. و اگر انسان بداند كه حقيقت حج فرشته است و مي خواهد با ملك هم پرواز شود، با اخلاص و آگاهي بيشتري شروع به حج مي كند.

موجودات در مخزن غيب مجرد بوده و مصون از لوث نقص و عيب، و معصيت و نسيان مي باشند و از اين مجردات در تعبيرات ديني، به ملك و فرشته ياد مي شود. ملك يعني آن موجود منزّهي كه گناه نمي كند و مرگ ندارد و نقص و عيب در او نيست.

آري اگر كسي حج واقعي بجا آورد، با فرشتگان در مصاحبت و همسفر است و فرشتگان قرين و همراه اويند. او با ملك زندگي مي كند و ملائكه با او مانوسند.

غسل احرام؛ شستشوي گناهان

معناي غسل كردن در حال احرام - گرچه مستحب مي باشد - اين است كه: «خدايا! من آن گناهان را شستشو كردم».

در واقع سه كار بايد انجام شود:

- 1- ديگر گناه نمي كنم.
- 2- تصميم گرفته ام كه براي هميشه مطيع باشم.
- 3- گناهان گذشته را شستشو و جبران مي كنم.

انسان يك وقت لباس چركين و كهنه را، كه مدتي است پوشيده، از

صفحه

۴۶

بدن بيرون مي آورد و لباس نو و پاكيژه اي مي پوشد كه در اين جا دو كار انجام داده است. و ليكن اگر بدن را تطهير كرد و شستشو داد، كار سوم را انجام داده است. در حج نيز مطلب چنين است كه فرموده اند: لباس كهنه و دوخته؛ يعني لباس معصيت را از تن درآوريد و قبل از آن كه لباس احرام را بپوشيد، غسل كنيد - كه مستحب است - و گناهان گذشته را با آب توبه شستشو نماييد؛ يعني خدايا! من ديگر گناه نمي كنم، بلكه حتي گناهان گذشته را نيز مي خواهم شستشو نمايم. مهمّ اين نيست كه انسان از اين به بعد گناه نكند بلكه مهمّ آن است كه گناهان گذشته را هم ترميم كند و اثر غسل همان ترميم است.

سرّ غسل کردن آن است که یعنی خدایا من همه آن معاصی و گناهان را در پای توبه تو ریختم و اینک با بدن پاک و قلب پاک، جامه پاک به نام جامه طاعت در بر می‌کنم.

هر انسانی که مستطیع می‌شود و به مکه می‌رود چنین نیست که به آن اسرار آشنا باشد، تنها کسانی که از مخزن حکم با خبر باشند، از سرّ حکم آگاهند و به آن سرّ می‌رسند.

بدیهی است روایت مُرسَلی که از امام سجاد - سلام الله علیه - نقل کردیم که حضرت به شبلی فرمود :

«... تو به میقات نرفته ای، احرام نبسته ای و ... ، لسان نفی «کمال است، نه نفی «صحت ، پس اگر کسی به اسرار حج آشنا نباشد و حج برود، حج کاملی انجام نداده است.

ممکن است صحیح باشد و قضا هم نداشته باشد و در ظاهر، ذمه اش بری شده باشد، اما روحش تعالی پیدا نکرده است؛ چرا که به اسرار آگاه

صفحه

۴۷

نبوده و در هنگام عمل اسرار را قصد نکرده است.

امام سجاد - علیه السلام - به گوشه ای از اسرار اشاره نموده و بیان فرمودند :

شما وقتی در میقات تنظیف می‌کنید؛ در حقیقت خود را از ریا و نفاق تطهیر می‌نمایید. ظاهر نمودن بدن، الگو و نمونه ای است از تطهیر دل و قلب از ریا و نفاق .

آنگاه که احرام می‌بندید، هرآنچه را که خداوند متعال بر شما حرام کرده است، شما هم بر خود حرام می‌کنید و متعهد می‌شوید که در مرز حرام راه نروید.

جامه احرام، جامه طاعت

این که لباس دوخته را از تن بیرون می‌آوری؛ یعنی آن لباس گناه و عصیان را که تا کنون، تار و پود آن را بافتید و دوختید و در بر کردید، بیرون آوردید و گرنه چه فرقی است بین لباس دوخته و نادوخته؟! پس اینها همه سرّ حج است. البته چنین نیست که عبادت در لباس دوخته قبول نباشد، چون انسان در طول سال در لباس دوخته نماز می‌خواند و عبادت می‌کند.

اما در حج قبول نیست؛ و این برای آن است که می‌خواهند اسرار حج را به انسان تفهیم کنند که او روزی را هم در پیش دارد که باید با لباس ندوخته وارد آن روز شود و آن «روز مرگ است که کفن در بر می‌کند و در

صفحه

۴۸

قیامت با همان کفن ظهور و حضور پیدا می‌کند. چون می‌خواهند اسرار قیامت را در مناسک و مراسم حج تجلی دهند، از این رو فرمودند: لباس ساده در بر کنید که هر گونه فخر برطرف شود. لباس نادوخته، یعنی لباس احرام بپوشید تا سفر مرگ در نظرتان مجسم شود و مسأله مردن و قیامت در حضورتان حاضر باشد.

امام سجاد به شبلی فرمود: معنای کندن لباس دوخته شده؛ یعنی «خدایا! من دیگر لباس گناه در بر نمی‌کنم و از هر گناهی توبه کردم .

تنها «گناه نکردن مهم نیست، «اطاعت کردن مهم است، به همین جهت، حاجی لباس احرام؛ لباس نادوخته و رنگ نگرفته و حلال و پاک و جامه طاعت بر تن می‌کند.

تلبیه

لبیک گفتن در حال احرام نیز به این معناست که :

«خدايا! من هر چه که حق است، به آن گویا هستم و از هر چه که باطل است زبانم را می بندم. لبیک گفتن، تطهیر زبان است از هر چه که معصیت است.

زبان قلیل الجرم و کثیر الجرم است. جرم آن کوچک و جرمش زیاد است. گناهان فراوانی به وسیله زبان انجام می گیرد؛ از انکار لسانی تا مسأله غیبت، تهمت، دروغ، افتراء، مسخره کردن و ...

راز لبیک گفتن این است که: «خدايا! از این لحظه متعهد می شوم هر چه را که طاعت تو است بر زبان جاری کنم و از هر چه که معصیت است

صفحه

۴۹

زبانم را ببندم .

شهادت دروغ معصیت است انسان مُحرم و حج گزار هرگز شهادت دروغ نمی دهد، غیبت نمی کند، دروغ نمی گوید، تهمت نمی زند، کسی را با زبان مسخره نمی کند و در هنگام داد و ستد، خلاف نمی گوید. زبان زائر بیت الله، زبان طاهر است.

سر لبیک گفتن، زبان به اطاعت گشودن و برای همیشه از معصیت بستن است، آن هم نه تنها در محدوده محور حج و عمره، که برای همیشه.

مرز حرم (1) در بخشی از قسمت ها بیشتر از مرز مکه است. ورود غیر

1- حدود حرم:

حد حرم از جانب شمال مکه مسجد تنعیم است که در راه مدینه قرار گرفته و ۶۱۴۸ متر تا مسجد الحرام فاصله دارد.

طرف جنوب، محلّ اضاءة لبین است که در راه یمن قرار گرفته و فاصله آن تا مسجد الحرام ۱۲۰۰۹/۵ متر است.

از جانب شرق؛ جعرانه است که در مسیر طائف قرار دارد و در فاصله ۳۰ کیلومتری مکه است. از جانب غرب که اندکی به جانب شمال است، قریه حدیبیّه است که در مسیر راه جدّه در فاصله ۴۸ کیلومتری واقع است.

نشانه هایی در این حدود نصب گردیده است که حدّ حرم به وسیله آنها مشخص شده است. این حدود را خداوند محل امن قرار داده و حتی از قطع درختان در این محدوده نهی فرموده است. البتّه در مرات الحرمین، ج ۱، ص ۲۲۵؛ الاعلاق النفسیه، ص ۵۷، معجم البلدان، حرف الف با ضاد.

نظریه دوم درباره حدّ حرم:

از طرف شمال غربی، مسجد تنعیم و ۶۱۴۸ متر است. از طرف جنوب متمایل به شرق اضاءة لبین و ۱۲۰۰۹/۵ متر است. جعرانه از طرف شرق متمایل به جنوب، عرفات و منا و مشعر است که ۱۸۳۳۳ متر می باشد. که ۹ مایل می شود بعضی هم ۱۲ مایل گفته اند.

حدیبیه در طریق جدّه حدود ۱۴ کیلومتر است. (۱۳۳۵۳ متر). از اعلام حرم تا مسجد الحرام این متر از را دارند.

در برخی از این حدود، نظرات دیگری نیز هست.

صفحه

۵۰

مسلمان و مسلمان غیر مُحرم به آنجا جایز نیست، مگر آن که کسی اهل مکه باشد و مکرر بخواهد به آن جا رفت و آمد کند یا کسی که از مُحرم شدنش هنوز یک ماه نگذشته است و می خواهد دوباره از مرز حرم خارج شود و به آن بازگردد. تنها چند مورد خاص است که استثنا شده و کسی حق ندارد بدون احرام وارد مرز حرم شود.

امام سجاد - علیه السلام - به شبلی فرمود: «آیا وارد حرم شدی؟ و آنگاه که وارد مکه شدی، کعبه را زیارت کردی؟»

شبلی عرض کرد: آری.

امام فرمود: «سرّ ورود در حرم این است: «خدایا! من غیبت و عیبجویی احدی از ملت اسلام را نمی کنم.»

و آنگاه که وارد مکه شدی باید بگویی: «خدایا! به قصد تو آمدم نه به قصد تجارت یا شهرت و یا سیاحت و تفریح و تفرّج.»

مراتب و درجات تلبیه

آنان که به مکه مشرف می شوند و حج یا عمره انجام می دهند و لَبَّیک می گویند، چند گروهند؛ چون ایمان درجاتی دارد و مؤمنان هم طبقات و درجاتی دارند. تلبیه هم مراتبی دارد. همه می گویند لَبَّیک، اما بعضی اعلان و تقاضا و سؤال انبیا را لَبَّیک می گویند بعضی دیگر دعوتِ الله را.

بعضی ها می گویند: «لَبَّیک داعی الله، لَبَّیک داعی الله یعنی ای کسی که ما را به الله دعوت کرده ای، ما لَبَّیک گفتیم و اجابت کردیم و آمدیم. این ها

صفحه

۵۱

همان گروه اول؛ یعنی متوسطین از زائران بیت خدا هستند و کسانی هستند که دعوت ابراهیم خلیل را اجابت می کنند. ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - مردم را به زیارت بیت الله دعوت کرد نه به غیر آن.

فرمود: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (1). اذان، اعلام عمومی کردن است بصورت علن و آشکار. این عده سخنان ابراهیم خلیل را می شنوند و همان را جواب می دهند و می گویند: «لَبَّیک داعی الله، لَبَّیک داعی الله»

فرا تر از گروه اول، گروه دوم هستند که دعوت «الله را می شنوند و به آن پاسخ می گویند.

ذات اقدس اله در قرآن کریم فرمود:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعِ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (2)

«از طرف خداوند بر بندگان مستطیع، حجّ واجب است مستطیع، نه یعنی کسی که مالک و مال دار باشد. مستطیع؛ یعنی کسی که بتواند این سفر را به صورت عادی طیّ کند و بعد هم مشکلی نداشته باشد، خواه مال داشته باشد، خواه به عنوان خدمات یا میهمان و یا بذلی باشد و امثال آن. انسان مستطیع باید دعوت خدا را لبیک بگوید. این زائر بیت الله که جزء اوحديّ از مردان با ایمان است، به خدا پاسخ مثبت می دهد و می گوید:

«لبیک ذا المعارج لبیک داعیاً الی دار السلام لبیک مرهوباً مرغوباً الیک لبیک لا معبود سواک لبیک .

1- حج : ۲۷

2- آل عمران : ۹۷

صفحه

۵۲

این تلبیه ها نشان می دهد که زائر بیت الله جواب «خد را می دهد نه جواب» خلیل خد را، گرچه جواب خلیل خدا هم جواب خداست. و گرچه جواب خدا بدون جواب خلیل خدا نیست. اما این شهود عارف زائر بیت الله است که فرق می کند. تلبیه ها هم یکسان نیست گرچه ممکن است کسی بگوید: «لبیک ذا المعارج لبیک و لکن در حقیقت به «وآذن فی الناس بالحجّ لبیک می گوید و دعوت خلیل را لبیک می گوید نه دعوت جلیل را؛ چون هر اندازه که انسان در همان مرحله اول پاسخ داده باشد به همان اندازه در مقام ظاهر هم لبیک می گوید. انسانها دوبار لبیک می گویند و این دو لبیک در طول هم هستند و همواره این دو بار محفوظ است. یک قضیه تاریخی و قضیه فی واقعه نیست که گذشته باشد.

در قرآن کریم آمده است :

«وإذ أخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریّتهم و أشهدهم علی أنفسهم ألسنتُ بریکم قالوا بلی (1)

خداوند به رسول خود فرمود: گرچه این آیه شریفه، مخاطب پیامبر خدا است و لکن در حقیقت همه انسانها را خطاب قرار داده است که: به یاد آورید آن صحنه میثاق گیری را که ما از شما تعهد گرفتیم و حقیقت خودتان را به شما نشان دادیم. شما ربوبیت ما را فهمیدید و عبودیت خود را هم مشاهده کردید و گفتید: «بلی . در جواب خدا که فرمود: «آیا من ربّ شما نیستم؟ گفتید: «آری ربّ ما هستی .

این یک صحنه بود که خداوند بندگان را به مشاهده آن کشید و صحنه

1- اعراف : ۱۷۲

صفحه

۵۳

دوم زمانی بود که ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - از طرف ذات اقدس اله مأمور شد تا اعلان حج کند و به مردم دستور داد که به حج بیایید ابراهیم - سلام الله علیه - بالای کوه ابوقبیس رفته، دستور پروردگار را اعلام کرد که: «از هر راهی که هست، به زیارت بیت خدا مشرف شوید. مرد و زن جهان بشریت که در اصلاّب پدرانشان بودند، همگی لبیک گفتند. این صحنه لبیک گویی به دعوت خلیل، مشابه صحنه لبیک گویی دعوت خداوند متعال است در جریان عالم ذرّ و ذریّه. همانطوری که آن صحنه الآن هم هست، صحنه تلبیه دعوت خلیل حقّ نیز الآن هست. اینها که قضیه تاریخی نیستند، چون سخن از ذرّات ریز و صلب و رجم نیست، سخن از فطرت و روح است.

در حقیقت ارواح بشر و فطرت های آنها پاسخ مثبت دادند هم به دعوت خدا و هم به دعوت خلیل خدا. آنها که در دعوت خلیل خدا، خلیل را دیدند، در هنگام لبیک هم می گویند: «لبیک داعی الله، لبیک داعی الله و آنان که در هنگام تلبیه به اعلان حضرت خلیل، صاحب اصلی و ذات اقدس اله را مشاهده کردند، در هنگام تلبیه می گویند: «لبیک ذا المعارج لبیک مرهوباً مرهوباً الیک لبیک، لبیک لا معبود سواک لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک (1) و مانند آن.

این دو نوع پاسخ دادن، دو نوع آگاهی داشتن و عبادت کردن، در بسیاری از مسائل دینی مطرح است؛ مثلاً افراد عادی که قرآن را تلاوت می کنند، برای آنها مطرح نیست که این سخنان را از چه کسی می شنوند. اما

1- مستدرک، ج ۹، حدیث ۱۰۶۱۸ و ۱۰۶۰۳؛ فروع کافی؛ ج ۴، ص ۲۱۴

صفحه

۵۴

مؤمنانی که اهل معنا و اهل دل هستند، قرآن را طوری قرائت می کنند که گویا دارند از وجود مبارک پیامبر - ص - این کلمات را تلقی می کنند. و گویی دارند از خود پیامبر می شنوند.

آنها که اوحی از اهل قرائت و معرفت هستند بگونه ای قرآن را قرائت می کنند که گویا دارند از خدا می شنوند. درباره امامان شیعه - علیهم السلام - وارد شده است که آن بزرگواران هنگام نماز وقتی حمد را قرائت می کردند، بعضی از کلمات را آنقدر تکرار می کردند که گویا از خود خدا می شنوند (1)!

در آیه شریفه «وإن أخذ من المشركین استجارک فأجره حتی یسمع کلام الله (2) نیز این دو مطلب هست. بعضی که در محضر رسول خدا - ص - قرار می گرفتند، قرائت پیامبر را طوری می شنیدند که گویا از خداوند متعال تلقی می کنند و می شنوند چون این کتاب برای همه نازل شده است. منتهی کسی که مستقیماً دریافت کرد و گیرنده وحی است، شخص پیامبر است و لا غیر.

«آنزله الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم (3) ... قرآن کریم هم «انزال به طرف پیامبر است و هم «تنزیل به طرف مردم. برای مردم هم نازل شده است و مردم هم گیرندگان کلام خدا هستند. منتهی به وساطت رسول گرامی خدا. بنابر این گروهی می توانند به جایی برسند که هنگام تلاوت قرآن کریم به گونه ای باشند که گویا این کلمات را از ذات اقدس اله استماع

1- اصول کافی، کتاب فضل القرآن، ج ۲، ص ۶۰۲

2- توبه : ۶

3- نحل : ۴۴

صفحه

۵۵

می کنند. در مسأله تلقی سلام هم همینطور است، ذات اقدس اله بر مؤمنان صلوات و سلام دارد که:

«هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور (1)

«سلام علی موسی و هارون (2)

«سلامٌ علي نوح في العالمين ، (3) این سلام مخصوص حضرت نوح است؛ زیرا در سراسر قرآن این تعبیر فقط یک جا آمده است، آن هم درباره نوح و این بخاطر تحمل ده قرن رنج و زحمت در راه تبلیغ الهی است. درباره انسانهای دیگر، کلمه «في العالمين ندارد.»

خداوند به دنبال سلام بر انبیا فرموده است: «انا كذلك نجزي المحسنين»؛ (4) ما اینچنین مؤمنان و محسنین را پاداش می دهیم یعنی این که سلام خداوند بر مؤمنان نیز شامل است.

سلام خدا هم فعل خدا است چون خود او سلام است. و سلام یکی از اسمای حسنی و اسمای فعلی حق تعالی است (5) و انسانها را به دارالسلام (6) دعوت می کند؛ یعنی به دار و خانه خود دعوت می کند و همین سلامت را هم به عنوان فیض، نصیب بندگان صالح قرار می دهد. پس خداوند بر مؤمنان هم صلوات می فرستد و هم سلام، و کسانی که این

1- احزاب : ۴۳

2- صافات : ۱۲۰

3- صافات : ۷۹

4- صافات : ۸۰

5- حشر : ۲۳

6- یونس : ۲۵

صفحه

۵۶

سلام را تلقی می کنند، گاهی از فرشته تلقی می کنند و گاهی از پیامبر خدا - ص - . و اوحدی از انسانها هم از ذات اقدس اله تلقی می کنند.

«وإذا جاءك الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَكُلُّ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ(1)

یعنی وقتی مؤمنان در محضر و مکتب تو بار یافتند تا معارف الهی را بشنوند و یاد بگیرند، بگو «سلام علیکم .

وقتی مؤمنان در محضر حضرت برای خطابه و مانند آن حضور می یافتند، حضرت به آنان سلام می کردند و چون سخن رسول خدا - ص - جز وحی نبود طبعاً به دستور خداوند متعال این سلام را به مؤمنان ابلاغ کرده اند.

مؤمنان دو دسته اند؛ عده ای از آنان سلام را از خود پیامبر تلقی می کردند و تحویل می گرفتند و عده ای دیگر از ذات اقدس اله.

تلبیه هم همینطور است؛ حاجیان و معتمران که لبیک گو هستند، گاهی دعوت خدا را لبیک می گویند و گاهی دعوت خلیل حق را.

وقتی زائر به بارگاه پروردگار بار می یابد، هر مشکلی که دارد، چون درست لبیک گوید، مشکل او برطرف می شود و برمی گردد. این ها را به عنوان سر گفته اند و در کنار این اسرار، داستانهایی هم هست که آن داستانها ولو در اصل واقعیت نداشته باشد و قضیه خارجی در کار نباشد و لکن روح او حق است.

صاحب مقامي بار يافت، به او گفتند با اين لباس چرکين به پيشگاه صاحب مقام رفتن عيب است او در جواب گفت: با لباس چرکين به پيش صاحب مقام رفتن عيب نيست لکن با همان لباس چرکين از حضور صاحب مقام برگشتن ننگ است؛ يعني انسان وقتي چيزي ندارد به حضور صاحب مقام مي رسد. در آن هنگام اگر صاحب مقام او را لايق ندانست و رد کرد و چيزي به او نداد براي او ننگ و عيب است و اگر او انسان شايسته اي باشد صاحب مقام او را مي پذيرد و به او انعام مي دهد و هديه و عطيه مي بخشد و ... اين صاحب دل با اين داستان و ماجرا گفت: با گناه به سوي خدا رفتن و دست پر از گناه را به طرف خداوند متعال دراز کردن ننگ نيست به دست پر از گناه از پيش خدا بازگشتن ننگ است! اگر خداوند متعال نپذيرد و گناهان را نبخشد، انسان آلوده مي رود و آلوده باز مي گردد. اين يک داستان است و ليکن واقعيتي را به همراه دارد.

و نيز گفته اند از صاحب دلي که به حضور صاحب مقامي رسيده بود، پرسيدند (1): چه آورده اي؟ گفت: وقتي کسي به حضور صاحب مقام مي رود از او سؤال نمي کنند «چه آورده اي، بلکه از او مي پرسند «چه مي خواهي من اگر داشتم که اين جا نمي آمدم؛ يعني انسان وقتي به بارگاه خدا مي رود، نمي تواند بگويد: من عمري زحمت کشيدم، عالم شدم، مبلغ شدم، معلم و راهنماي مردم شدم، يا مالي فراهم کردم و در راه خدمت به جامعه مصرف کردم و ... چون همه اينها عطيه او است؛ «ما بکم من نعمة فمن الله» (2)

پس هيچکس نمي تواند بگويد که من با کوله باري از فضيلت و هنر به پيشگاه خدا رفتم، اينها که مال او است، خود انسان چه دارد، دو دست تهی دارد و بس. هيچکس به درگاه حق با دست پُر نمي رود لذا به هيچکس نمي گویند چه آورده اي؟ به همه مي گویند چه مي خواهيد؟

زيارت بيت الله الحرام، به عنوان ضيافت و ميهمانداري است، (1) ما بايد اين مطلب را بدانيم که هيچگاه کار خيري را که از ما صادر مي شود به حساب خودمان نگذاريم و بگوئيم: «خدایا! ما اين مقدار کارهاي خير کردیم اينها همه مال تو است. وقتي به خانه او مي رسيم، مي گوئيم: «الحرم حرّمک، البلد بلدک، البيت بيتک، وأنا عبدک» (2).

امام سجّاد - سلام الله عليه - هم عرض مي کند:

«سيدي عبدک ببابک اقامته الخاصّة بين يديک، يقرع باب احسانک بدعائه، فلا تعرض بوجهک الکریم عني» (3)

خدایا! فقر و تنگدستی مرا به این جا آورده است. ما چیزی نیاورده ایم، آمده ایم چیزی ببریم.

اگر کسی به اعتماد اعمال خود به زیارت خانه خدا برود ضرر کرده است، چون مال خدا را مال خود پنداشته و خیرات و توفیقات و نعمات الهی را از آن خود دانسته است. توفیقاتی که باید خداوند متعال را به خاطر عنایت کردن آن ستایش کرد.

1- بحار، ج ۹۶، ص ۳۴

2- آداب الحرمین، ص ۱۶۲

3- دعای ابو حمزه ثمالی.

صفحه

۵۹

آن اسرار از یک سو و این داستانها از سوی دیگر برای آن است که منافع و فواید و راز و رمز این مناسک حج را بازگو کنیم.

رهبانیت ممدوح

یکی از مناسک حج، مسأله لبیک گفتن است که احرام با این تلبیه منعقد می گردد. بعد از احرام مستحب است مُحرم این لبیک ها را ادامه دهد تا آن محدوده هایی که خانه های مکه پیدا شود. این لبیک گفتن که انسان در هر فراز و نشیبی و در هر اوج و حضیضی بر زبان می راند برای آن است که در هر آنی، آن عهد را تجدید کند.

رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمودند: اگر در اتمهای گذشته رهبانیت راه یافت، رهبانیت اَمّت من جهاد در راه خدا و تکبیر در هر بلندی و اوج است. «تکبیر در هر بلندی، ناظر به همین تلبیه (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...) است که زائران بیت خدا به هر جای بلندی که می رسند، آن را فریاد می کنند. این به صورت یک رهبانیت است. راهب کسی است که از خدا بهراسد و ذات اقدس اله ما را به رهبانیت محمود و ممدوح فرا خواند و فرمود: «وَأَيُّهَا فَارْهَبُونَ (1) از جهنم ترسیدن هنر نیست از ذات اقدس اله هراسناک بودن هنر است که این خوف عقلی و حریم گرفتن است و از این جهت می گویند فلان شخص محترم است؛ یعنی باید در حضور او حریم گرفت و نباید به او نزدیک شد تا مبدا ادب ترک شود. درباره ذات اقدس اله باید حریم بگیریم چرا که او همواره و در همه

1- بقره : ۴۰

صفحه

۶۰

حالات با ما است (و هوَ معكم أينما كنتم(1)).

منظور از این حریم گرفتن و حرمت نگهداشتن، فاصله زمانی یا مکانی نیست؛ چون هر جا باشیم او با ما است. درباره استاد می شود گفت فلان استاد را احترام کنید؛ یعنی حریم بگیرید وقتی استاد جایی نشسته است، شما یک مقدار پایین تر بنشینید. کنار استاد یا بالاتر از او ننشینید. این را می گویند احترام کردن؛ یعنی حریم گرفتن لیکن اینگونه احترام نمودن درباره ذات اقدس اله فرض ندارد که ما بگوییم: به خدا احترام کنید و حریم

بگیرید و جای معین در زمان معین ننشینید و ... چون خدا با همه در همه شرایط بدون امتزاج حضور و ظهور دارد.

پس حریم گیری و احترام خداوند یک احترام و حریم گیری اعتقادی است؛ یعنی انسان باید در پیشگاه حق آنقدر گرنش کند که غیر او را نبیند و به غیر او تکیه نکند و به غیر او دل نبندد. و بگوید: «لَبَّيْكَ ...» یعنی من آدمم به حضور تو. این است راهب خدا. «وَأَيُّهَا فَارَهُبُونَ يَعْنِي أَيْنَ. وَ حَجِّيَّ كَمَا بِهِ عُنْوَانُ رَهْبَانِيَّةٍ مَحْمُودٍ وَ مَمْدُوحٍ تَشْرِيْعٍ وَ عُنْوَانُ شَدِيدٍ، هَمِيْنُ خَوَاهِدُ بُوْدُ (2). اِنْسَانُ مُحْرَمٌ دَر بَسِيَارِي اَز اَيْنِ مَرَاْسَمِ وَ مَنَاسِكِ مِي گُوِيْدُ: «لَبَّيْكَ. اَصْلُ بَسْتَنِ حَجٍّ وَ عَمْرِهِ بِصَوْرَتِ اِحْرَامِ بَا لَبَّيْكَ اَعَاْزِ مِي شُوْدُ وَ بَعْدَ هَمِ تَكَرَّرِ مِي گَرُدَد. وَ اَز اَيْنِ رُو اَسْتُ كِه رَسُوْلُ خُدَا - ص - عَرْضُ كَرْدُ: «لَبَّيْكَ بِحَجَّةٍ حَقًّا تَعَبُّدًا وَرَقًّا».

1- حدید : ۴

2- در روایات ما جهاد و حج عنوان شده است برای رهبانیت. محجہ البیضاء، ج ۲، ص ۱۹۷. سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۴۰؛ نهاییه ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۳

صفحه

۶۱

محرّمات احرام

در حال احرام بعضی از امور بر انسان حرام است (1) و حرمت موقت دارد که بعد از احرام حلال می شود؛ نظیر کندن مو، نگاه کردن به آینه، کشتن حیوان، صید کردن و مانند آن. اما بعضی از امور از معاصی است، و مطلقاً حرام است.

حضرت فرمود: هنگام بستن احرام، نظرتان این باشد که هر چه را خداوند متعال حرام کرده، بر خود تحریم کنید. فقط اختصاص به محرّماتِ حال احرام نداشته باشد. تصمیم بگیرید که دست به سوی هیچ گناهی دراز نکنید؛ زیرا کسی که در میقات احرام می بندد، سخنش این است که خدایا! متعهد می شوم از همه محرّمات دوری بجویم و برای همیشه آنها را ترک کنم و هرگز دست به سوی آنها دراز نکنم و پا به سوی آنها نکشانم.

احرام دارای سه عمل است و سه جزء دارد:

1- پوشیدن دو لباس.

2- قصد حج یا عمره کردن.

1- معروف بین فقها این است که محرّمات احرام ۲۴ عدد است

1- شکار صحرائی، ۲- جماع کردن ۳- عقد کردن زن، ۴- استمناء، ۵- استعمال مواد خوشبو و معطر، ۶- پوشیدن لباس دوخته، ۷- سر مه کشیدن، ۸- نگاه کردن در آینه، ۹- پوشانیدن تمام روی پا، ۱۰- فسوق، ۱۱- جدال ۱۲- کشتن جانوران ساکن در بدن، ۱۳- انگشتر به دست کردن برای زینت، 14- پوشیدن زیور برای زن، ۱۵- روغن مالیدن به بدن، ۱۶- ازاله مو از بدن یا دیگری، ۱۷- پوشاندن سر برای مردان، ۱۸- پوشاندن زن روی خود را، 19- سایه قرار دادن مرد بالای سر خود، ۲۰- بیرون آوردن خون از بدن، ۲۱- گرفتن ناخن، ۲۲- کندن دندان، ۲۳- کندن درخت یا گیاهی که در حرم روییده باشد، ۲۴- سلاح در برداشتن.

صفحه

3- لبیک گفتن.

پس دو لباس احرام را می پوشد، قصد حج یا احرام می کند، آنگاه لبیک می گوید و احرام با این سه عمل محقق می شود. و سرّ این عمل آن است که مُحْرَم می گوید: خدایا! من از آنچه غیر تو است گسستم و تنها به تو پیوستم. اول گسستن از غیر خدا و بعد پیوستن به لطف حق.

اگر کسی هنگام احرام بستن، از قلب نگذرد که: «خدایا! من از آنچه که غیر تو است دست شستم و فقط به ولای تو پیوستم، در حقیقت میقات نرفته و احرام نبسته است.

قبل از احرام در میقات، خواندن نماز مستحب است، گر چه برخی از مشایخ و علما نظر به احتیاط و جویبی می دهند، لیکن نوعاً فتوا به استحباب داده اند.

امام - علیه السلام - فرمود: نمازی که در میقات خوانده می شود به این معنا است که: «خدایا! من به وسیله بهترین عبادت ها، که همان ستون دین باشد، به تو مقرب شدم.

اشواط سبعة

اشواط هفتگانه دور این کلمات چهارگانه است. نماز بعد از طواف نیز دور همین چهار کلمه است. سعی بین صفا و مروه هم بعد از طواف دور همین چهار کلمه است. وقوف زائران در عرفات، مشعر و منا هم برای بار یافتن به حرم امن همین چهار کلمه است و روح این چهار کلمه هم در حقیقت یک واقعیت بیش نیست.

صفحه

۶۳

حجرالاسود

درباره حجرالاسود فضیلت های فراوانی رسیده است و شایسته است کسانی که طواف واجب انجام می دهند (1) در استلام و بوسیدن حجرالاسود حق تقدم داشته باشند و کسانی که طواف مستحبی انجام می دهند مزاحم آنان نشوند. و از سنتهای طواف این است که دست طواف کننده به حجر برسد.

وقتی امام سجاد - علیه السلام - به شبلی فرمود: شبلی! آیا دست تو به حجرالاسود رسید یا نه، صیحه ای زد که نزدیک بود مدهوش شود! سپس فرمود: می دانی این حجر اسود چیست؟! این یمین الله و دست خدا در زمین است. گرچه خداوند متعال «کَلِمَاتُ یمین (2) است و دستی به گونه انسانها ندارد، تا دست راست و چپ داشته باشد. او منزّه از جسم و جسمانیات است بلکه این تشبیه معقول به محسوس و تمثّل و تنزّل معقولی است به صورت محسوس، که گفته شده: انسان با دست خدا تماس گرفته است و حجرالاسود دست خدا است در روی زمین و الا ذات اقدس الهی جسم و دیدنی نیست. او مجرد محض و هستی صرف است و لیکن برای این که در نشأه طبیعت و حسّ، الگویی داشته باشد، کعبه ای ساخت و در رکن مخصوص، سنگ خاصی بدستورش به عنوان «یمین الله فی ارضه قرار گرفت. و معنا و سرّ دست زدن به حجر اسود این است که:

«خدایا! من تعهد کردم و با تو پیمان بستم که دیگر دست به گناه دراز نکنم ربا ندهم و نگیرم، رشوه ندهم و نگیرم، امضای باطل نکنم و ...

1- صهبای صفا، آیه الله جوادی آملی به ص ۱۲۲ رجوع شود.

2- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۲۸؛ صحیح مسلم، اماره، ۱۸

و سرّ این که منتشر عین اصرار دارند استلام حجر کنند، آن است که می خواهند این تعهد را امضا کنند و این پیمان را ببندند.

آن همه اصرار و بیان بر استلام، از سوی ائمه - علیهم السلام - به جهت رازی است که در استلام نهفته است و آن این که:

خدایا! دستم به دست تو رسید، هرگز دست به بیگانه نمی دهم. اگر کسی مسؤول سیاسی مملکت بود و موقّق شد حجر اسود را استلام کند، دیگر نه به شرق دست سیاسی می دهد و نه به غرب. او دستش را در دست سیاست بازان نمی گذارد.

حَجَر و مقام

زائر بیت الله آنگاه که در برابر در کعبه می ایستد، در سمت چپ او حجرالأسود و سمت راستش مقام ابراهیم قرار دارد و لیکن وقتی دقیق می شود متوجه می گردد که حجرالأسود سمت راست خانه خداست و مقام ابراهیم سمت چپش و سرّ این آن است که مقام رسول خدا - ص - به منزله یمین و سمت راست است و مقام خلیل خدا به منزله سمت چپ. روبروی درب کعبه که ایستاده است این دعا را می خواند: «البیت بیتک و أنا ضیفک و أنا عبدک و ...»

مقام ابراهیم

امام - علیه السلام - به شبلی فرمود:

«معنای خلف مقام ایستادن و نماز در پشت مقام ابراهیمی خواندن را فهمیدی، و انجام دادی؟»

شبلی عرض کرد: نماز خواندم اما نیت هایی را که شما می فرمایید نداشتم.

فرمود: تو اصلاً طواف نکرده ای و به مقام ابراهیم نرفته ای، چون عمل تو بدون سرّ و روح بوده است.

قرآن فرمود: بعد از طواف، کنار مقام ابراهیم بروید و از آنجا محلی را برای نماز برگزینید؛ «وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى (1)»، در پشت مقام ابراهیم نماز بخوانید و آنجا را به عنوان مصلی انتخاب کنید.

در روایات، سخن از خلف مقام ابراهیم است و لیکن تعبیر قرآن کریم است که: آن محدوده را به عنوان محلّ نماز انتخاب کنید. سرّ این قیام و اتّخاذ مکانی در مقام ابراهیم، این است که:

«خدایا! در جایی که ابراهیم - علیه السلام - ایستاده است، من ایستادم؛ و این دو حکم دارد: ۱ - حکم ظاهری ۲ - حکم باطنی. و آن باطن، سرّ این ظاهر است. ظاهر این است: طواف کننده در مکانی که حضرت ابراهیم ایستاد بایستد و دو رکعت نماز بخواند. و اما باطنش آن است که مکانت را دریابد و در آن مکانت مستقرّ شود و نمازی چون نماز ابراهیم بخواند. پس دو مطلب هست؛ یکی مربوط به مناسک حجّ است و دیگری مربوط به اسرار حجّ.

آری، وقتی انسان به مقام ابراهیم می رسد؛ یعنی خدایا! من به جایگاه

ابراهیم خلیل پا گذاشتم. همانگونه که خلیل گفت: «انی وجّهتُ وجهی للذی فطر السموات و الأرض حنیفاً و ما أنا من المشرکین (1). من هم خلیل گونه و ابراهیم گونه به هر طاعتی روی می آورم و از هر معصیتی رو بر می گردانم. کسی که در حال نماز خضوع، خشوع و خلوص ندارد، بجای ابراهیم نایستاده است.

بر راهیان آن دیار مقدس است که وقتی کعبه را طواف می کنند، لحظه به لحظه و قدم به قدم آن موافق را گرامی بدارند؛ چرا که در آنجا انبیا و اولیا گام نهاده اند.

کسانی که با اسرار حج آشنا نیستند و معلوم نیست که با چه مالی به مکه می روند و در آنجا با چه مقالی سخن می گویند، اینها اطراف کعبه ای می گردند که مشرکین هم آن را زیاد طواف کرده اند، که نماز آنها عند البیت «مکاءاً و تصدیة بوده است؛ (و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاءاً و تصدیة (2)). افراد تبهکار هم دور این کعبه بسیار گشته اند. آنگاه که این کعبه بتکده بود، بت پرستان هم زیاد دور این کعبه می گشتند. در دوران جاهلیت نیز دور این کعبه را تعداد بسیاری گشته اند. تنها کسانی که با اسرار حج آشنا نیستند، می بینند که بجای انبیا و ائمه - علیهم السلام - گام نهاده اند که اینان مخلصین هستند و وسوسه های شیطان در آنها اثر نمی کند (3). خاطرات شیطانی در صحنه های نفس آنها راه پیدا نمی کند. دسیسه های بیگانگان نیز در مرزهای فکری آنان نفوذ ندارد.

1- انعام : ۷۹

2- انفال : ۳۵

3- حجر : ۴۰

شبلی و امثال او، از کسانی بوده اند که به مناسک و احکام حج آشنایی داشته و به آن عمل کرده اند لیکن زیارت بی روح، مثل ترک زیارت است.

حجر اسماعیل

حجر اسماعیل، قبله نیست ولی مطاف است. هاجر - سلام الله علیها - و بسیاری از انبیا - علیهم السلام - در آنجا دفن شده اند و به احترام قبر هاجر و انبیا، حجر اسماعیل مطاف قرار داده شده است (1).

ارکان کعبه

در باب ارکان کعبه، باید گفت که رکن اول حجر الاسود است، بعد وقتی به طرف حجر اسماعیل می آیی رکن شامی است، سپس رکن مغربی است. رکن دیگر شمالی است. پس کعبه در مجموع دارای چهار رکن است. زائر بیت الله اگر روبروی کعبه بایستد دست چپ او به طرف حجر الاسود است و در حقیقت حجر الاسود یمین و دست راست کعبه است. قسمت راست کعبه دو رکن دارد: ۱ - رکن حجر الاسود ۲ - رکن یمانی دست چپ کعبه هم دو رکن دارد: ۱ - رکن شامی ۲ - رکن مغربی. بین رکن مغربی و رکن یمانی، پشت سر درب کعبه، مستجار است که در آنجا گویا زائر به دامن خدا می چسبد و به دامن لطف اله متمسک می شود.

این گونه از مراسم، هر لحظه اش مسأله ای است که انسان با دعاهاي مخصوص، آن مسائل را بازگو می کند.

1- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۷ - ۷۹

صفحه

۶۸

آب زمزم، جام طاعت

مستحب است انسان بعد از طواف و نماز آن، کنار چاه زمزم برود و مقداری از آب آن بنوشد، مقداری هم بر سر و روی خود بریزد و به آن تبرک جوید(1).

رسول خدا - صلي الله عليه و آله و سلم - زماني که در مکه بودند، شخصاً از آب زمزم استفاده مي کردند و وقتي هم که در مدینه حضور داشتند زائراني که از مکه برمي گشتند، آب زمزم را براي آن حضرت هديه مي آوردند و وجود مبارک رسول خدا - ص - آن را به عنوان هديه قبول مي کردند(2).

آب زمزم آبی است که به برکت دودمان ابراهیم خلیل جوشید و هنوز هم بعد از چند هزار سال می جوشد، با آن که مکه معظمه، سرزمین برف و باران فراوان نیست. گر چه چاهها و قنات های دیگری افزوده شده، لیکن آب زمزم بعد از چند هزار سال همچنان می جوشد و شایسته است که زائر خانه خدا بعد از طواف و نماز طواف مشرف بر زمزم شود و مقداری از آب آن را بنوشد.

امام سجاد از شبلی پرسید: «آیا اشراف بر آب زمزم پیدا کردی و مقداری از آب زمزم نوشیدی؟ در هنگام اشراف و نوشیدن و هنگامی که بالای آن چاه آمدی به این قصد بودی که خدایا هر چه طاعت تو است پذیرفتم و هر چه معصیت است ترک کردم؟»

1- شهید اول، لمعه، کتاب الحج، القول في السعي و التقصير.

2- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۲ - ۴۸۰؛ وافی، ج ۱۲، ص ۷۹

صفحه

۶۹

شبلی جواب داد: نه.

حضرت فرمود: پس تو اشراف پیدا نکرده ای.

زائر بیت الله که به اسرار حج آگاه است وقتی آب زمزم را بر سر و سینه یا در کام خود می ریزد، درک می کند که «خدایا! من جام طاعت نوشیدم و جام معصیت را ترک کردم .

صفا و مروه

صفا را صفا گفته اند برای این که از وصف انبیا، بخصوص آدم - علیه السلام - بهره ای بُرد. در قرآن هم فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (1) أَنَّهُمْ كَانُوا يَتَّقُونَ»
وجود مبارک آدم روی کوه صفا، برابر بیت ایستاد، از مصطفی بودن آدم، این کوه صفا شد. و اگر کسی از این کوه صفا بگیرد مصطفای خدای متعال است. آری خداوند گروهی را برمی‌گزیند؛ «إِنَّ اللَّهَ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (2)».

حوا - علیها سلام - که مرأه بود، در کوه مروه قرار گرفت، از این رو آن را «مروه خوانده اند.

امام سجاد - علیه السلام - خطاب به شبلی فرمود: آیا بین صفا و مروه سعی کردی؟

1- آل عمران : ۲۳

2- حج : ۷۵

صفحه

۷۰

شبلی عرض کرد: آری.

فرمود: هنگام سعی بین صفا و مروه، فلان معنا را درک کردی؟

عرض کرد: نه.

فرمود: پس تو سعی بین صفا و مروه انجام نداده ای.

اسرار فراوانی در صفا و مروه وجود دارد و در قرآن کریم هم سعی بین صفا و مروه و خود صفا و مروه، جزء شعائر الهی بشمار آمده است؛ «إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (1)» از صفا و مروه به نوبه خود، به عنوان طواف تعبیر شده و از شعائر الهی بشمار آمده است.

به فرموده حضرت، معنای سعی این است که انسان از معصیت به اطاعت فرار می‌کند و فرار الی الله در سعی بین صفا و مروه بطور بارز ظهور می‌کند. هروله و دویدن بین صفا و مروه، از گناه به سوی اطاعت و از غیر به حق دویدن است.

بعد فرمود: آیا می‌دانی معنای تردّد بین دو کوه صفا و مروه چیست؟ یعنی خدایا! من بین خوف و رجا به سر می‌برم، نه خوف محض دارم و نه رجا محض. نه آنچنان است که فقط بترسم و هیچ امید نداشته باشم و نه آنچنان است که همه امید باشد و هیچ ترس نباشد. این تردّد بین صفا و مروه همان تردّد بین خوف و رجا است. مؤمن و مسلمان تا زنده است بین خوف و رجا بسر می‌برد؛ خوف دارد از کارهای خود و امید دارد به لطف حق.

1- بقره : ۱۵۸

صفحه

۷۱

خداوند متعال در قرآن کریم آنجا که مردان الهی را - که عالم با عمل هستند - می‌ستاید، می‌فرماید:

«أمن هو قانت آنا الليل ساجداً و قائماً يحذر الآخرة و يرجوا رحمة ربه، قل هل يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون(1)»

مردان الهي که علم هاي آموزنده دارند، از پايان کار خود هراسانند و به لطف حق اميدوار. از خدا نمي ترسند چون خداوند متعال جمال محض است و جمال محض و ارحم الراحمين صيرف، ترسي ندارد. بلکه آنان از پايان کان خود مي ترسند. خداوند متعال محبوب است نه مهروب.

مؤمن همیشه بين خوف و رجاء زندگي مي کند و تا زنده است، در اواسط عمر مي کوشد که خوفش مقداري بيشتري باشد و در اواخر عمر سعیش بر اين است که اميدش بيش از رجاء باشد.

در هر صورت، همواره بين خوف و رجاء بسر مي برد و اين سرّ در سعي بين صفا و مروه جلوه گر است.

آن گاه که روي به جانب صفا دارد سعي مي کند خود را تصفيه نمايد و وقتي به سوي مروه مي رود، سعي مي کند مروّت و مردانگي به دست آورد؛ چرا که مروه يادآور مروّت و مردانگي است و صفا يادآور تصفيه و تهذيب روح، آري، هر يك از اين ها سرّي دارد.

گر چه در اصل اين تردّد، هاجر - عليهاالسلام - براي به دست آوردن آب، چند بار از کوه صفا به مروه و از مروه به صفا آمد و سخن از هل من

1- زمر : ۹

صفحه

۷۲

انيس و هل من مونس (1) داشت تا آبي براي نوزادش فراهم کند و آن آه مادرانه اش، آنچنان اثر گذاشت که طبق دعاي خليل حق، از زير پاي اسماعيل چشمه زمزم جوشيد و هنوز با گذشت چند هزار سال مي جوشد و ليکن سرّ اين کار آن است که انسان به صفا برسد و به مروّت و مردانگي بار يابد. انسان جوانمرد، ديگر دست به سوي کار ذليلانه دراز نمي کند همچنان که حسين بن علي - عليه السلام - فرمود: لا والله لا اعطيهم بيدي اعطاء الذليل و لا أفرّ منهم فرار العبيد(2).

فرمود: نه پاي فرار و گريز دارم، نه دستي که دست تسليم و ذلت باشد بلکه من هستم و مردانگي و ميدان مبارزه و شهامت و شجاعت. اين درس را هم، سرّ حج به انسان مي آموزد؛ چرا که در هر قدمي از حج، سرّي است.

اسرار عرفات

امام سجاد - عليه السلام - در اين حديث، اسرار اعمال مختلف حج را به شبلي آموخته اند؛ از جمله اسرار، اسرار عرفه است. به طور معمول شخص حج گزار در روز ترويه (روز هشتم ذيحجه) احرام مي بندد که شب نهم را در سرزمين عرفات بماند تا آن وقوف لازم را که روز نهم مي باشد، درک کند. روز نهم را، از زوال خورشيد (ظهر)، بايد در سرزمين عرفات بماند و در شب دهم از عرفات به مشعر کوچ نموده و در آنجا بيوتته کند و روز دهم بعد از طلوع آفتاب، از مشعر به طرف منا حرکت

1- علل الشرايع صدوق ص ۴۳۲ و فروع كافي ج ۴، ص ۲۰۱

2- مقتل خوارزمي، ج ۱، ص ۲۵۳؛ تاريخ طبري، ج ۷، ص ۳۲۸؛ و كامل ابن اثير، ج ۳، ص ۲۸۷

و کوچ کند. آنگاه که وارد سرزمین منا شد، قربانی، حلق و رمی جمرات می کند. سرّ حج در این نیست که انسان، اعمال ظاهری را - چه واجب و چه مستحب - انجام دهد.

امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - فرمودند: می دانید وقتی زائر و انسان حج گزار احرام بست، چرا باید به عرفات رود و بعد بیاید کعبه را طواف کند؟ برای آن که عرفات خارج از مرز حرم است و اگر کسی میهمان خدا است، ابتدا باید به بیرون دروازه رود و آنقدر دعا و ناله کند تا لایق ورود به حرم شود بعد در عرفات، هم شب و هم روز، بخصوص روز عرفه، دعای مخصوصی است. و دعا جزء فضائل برجسته و وظائف مهمّ روز عرفه در سرزمین عرفات است؛ چرا که اگر کسی روز نهم ذیحجه در عرفات نباشد نیز از فضائل برجسته آن روز، خواندن دعای عرفه سالار شهیدان حسین ابن علی - علیهماالسلام - می باشد (1).

زائر ابتدا باید در خارج از محدوده حرم، آنقدر دعا کند و خود را تزکیه و تطهیر نماید تا لایق ورود به مرز حرم شود؛ از این جهت گفته اند که قبل از طواف، باید به بیرون دروازه: یعنی عرفات رود؛ مثل این که اگر میهمانی بخواهد بر بزرگی وارد شود، اول باید در قسمت ورودی درب؛ اجازه ورود بگیرد آنگاه به محضر وارد شود. حاجیان در روز نهم، به سرزمین عرفات می روند، در آنجا تضرّع می کنند، دعا می خوانند و اجازه ورود به حرم را از خدا مسألت می کنند آن گاه که لیاقت یافتند، وارد محدوده حرم می شوند.

1- کافی، ج ۴، ص ۲۲۴؛ وسائل الشیعه، طبع جدید، ج ۱۱، ص ۲۲۵؛ شعب الایمان، ج ۳، ص ۶۸

عرفات پنج سرّ دارد که در حدیث شبلی آمده است:

1- ووقوف در عرفات به این معنا است که انسان به معارف الهی واقف، عارف و آگاه شود. بدانند که خداوند به همه نیازهای او واقف است و برای رفع همه نیازمندیهای او توانا است. خود را به خدا بسپارد و احساس کند که بنده او و محتاج به او است تا تنها او را اطاعت کند. اگر بنده ای مطیع و پیرو خدا شد، از همه چیز و همه کس بی نیاز است؛ چرا که سرمایه وسیله هر بی نیازی است (و طاعتُهُ غَیْبٌ) (1). پس کسی که در عرفات ایستاده، باید از معرفت طرفی ببندد.

2- باید عارف بشود که ذات اقدس الهی به صحیفه قلب او و به درون او و رمز و راز او آگاه است، زائر باید در سرزمین عرفات آیه شریفه: «وان تجهر بالقول فانه يعلم السرّ و اخفی (2) را درک کند.

خداوند متعال می فرماید: پروردگار شما، از هر کاری که انجام می دهید، از هر چرخه که می زنید و از هر سرّی که در درون خود دارید، آگاه و مستحضر است. حرف آشکار و راز نهانی شما را می داند و آنچه را که پوشیده است و حتیّ حیثاً برای خود شما روشن نیست و بطور ناخودآگاه در زوایا و شیار مغز و قلب و روح شما عبور می کند می داند.

خلاصه آن که انسان باید عارف شود که خداوند متعال بر صحیفه قلب او احاطه کامل دارد. اگر آدمی بداند که قلب او در محضر و در مشهد حق است، همانطور که گناه با زبان، دست و پا مرتکب نمی شود، گناه

1- دعای کمیل.

خیالی و فکری هم نخواهد داشت و آرزوهای باطل به خود راه نخواهد داد. همانگونه که حرف باطل بر لب ندارد و به کسی بد نمی گوید، بدی کسی را در دل نیز نمی طلبد. و بالاخره همانگونه که بدن خود را تطهیر می کند، قلبش را نیز از خاطرات آلوده پاک می سازد.

3- شایسته است کسی که در سرزمین عرفات بسر می برد، از جبل الرّحمة بالا رفته و دعای خاص آن را بخواند. سالار شهیدان حسین بن علی - علیهما السلام - در قسمت چپ آن کوه رو به کعبه ایستاد و آن دعای معروف را خواند. راز و سرّ بالا رفتن از جبل الرّحمة، این است که بدانند خداوند متعال بر هر زن و مرد مؤمن رؤوف و رحیم است. ولی هر مرد و زن مسلمان است. گر چه ولایت خداوند متعال تکوینی است و او ولی کلّ است؛ «هنا لك الولاية لله الحق (1) و اگر چه رحمت خداوند متعال فراگیر است؛ «رحمتي وسعت كل شيء، اما آن، ولایت و رحمت عامّ است و در کنار این ولایت و رحمت عامه، رحمت خاصّ و ویژه نیز دارد که برای همه نیست؛ «رحمتي وسعت كل شيء، فسأكتبها للذين يتقون (2) در بخش اول آیه مشخص فرمود که رحمتش فراگیر است؛ (رحمتي وسعت كل شيء) و در بخش دوم بیان که رحمتش به سود متّقین است (فسأكتبها للذين يتقون) فرمود: بر خود لازم کرده ام که رحمت خاص را شامل متّقین سازم؛ چرا که «كتب ربكم علي نفسه الرحمة (3) خداوند متعال رحمت را بر خود لازم کرده است. از مجموع دو آیه، استفاده می شود که خداوند متعال

1- كهف : ۴۴

2- اعراف : ۱۵۶

3- انعام : ۵۴

بر خود لازم کرده است رحمت خاص را به پرهیزکاران دهد.

بالای جبل الرّحمة رفتن آدمی را به این سرّ و راز و رمز، آشنا و عارف می کند (1) که خداوند متعال رحمت و ولایت خاصی دارد بر مرد و زن با ایمان و مسلمان. طبیعی است که وقتی به این سرّ مزین شد، نسبت به زن و مرد مؤمن رحمت خاص دارد و به آنان ولایت مخصوص پیدا می کند و در رفتار، گفتار و نوشتار خود، این سرّ را پیاده می کند.

4- در سرزمین عرفات، منطقه ای است بنام «نمره که با علامت هایی مشخص شده است. به فرموده امام سجّاد - علیه السلام - وقتی به این منطقه از عرفات رسیدید، راز و رمزش این است که بگویید:

«خدایا! به چیزی (2) امر نمی کنم مگر آن که قبلا خودم به آن عمل کنم و مؤتمر باشم و از چیزی نهی نمی کنم مگر آن که قبلا خودم از آن منجزر باشم.

هر انسان مسلمانی وظیفه دارد امر به معروف و نهی از منکر کند. امر به معروف و نهی از منکر، یک حکم فقهی دارد و یک سرّ حکم فقهی آن، این است که عالم به حکم شرعی، اگر دید کسی از روی علم

1- جبل الرّحمة، تقریباً در انتهای عرفات قرار دارد به طول تقریبی ۳۰۰ متر و مستقل و از کوههای اطراف می باشد. بر بالای این کوه نمازگاه ابراهیم - ع - و پیامبر - ص - بوده است.

رسول خدا بر تخته سنگی از این کوه ایستاده و خطبه معروف عرفات را خواندند. در این کوه قبه ای بنام قبه حضرت آدم قرار دارد که نماز گزاردن در آنجا مکروه است و حسین بن علی - ع - در دامنه این کوه دعای عالیّه مضامین روز عرفه را با چشمی اشکبار خواندند. (فاکھی، اخبار مکه).

2- کافی، ج ۴، ص ۲۴۵

صفحه

۷۷

و آگاهی و از روی قصد و عمد حکمی را رعایت نمی کند، باید او را راهنمایی کند.

بدیهی است امر به معروف و نهی از منکر غیر از تعلیم، موعظه و ارشاد است (1).

امر به معروف و نهی از منکر جنبه ولایت و امریت دارد، گر چه ممکن است در بعضی از موارد، مصداق تعلیم، ارشاد و یا موعظه قرار گیرد و لیکن حقیقت امر به معروف و نهی از منکر از عناوین یاد شده جدا است.

در امر به معروف و نهی از منکر لازم نیست خود انسان درون پاک داشته باشد و یا مؤسف به عدالت گردد. عدالت شرط امر به معروف و نهی از منکر نیست بلکه علم، آگاهی و احتمال تأثیر، از شرایط آن می باشد. اما با این همه، در سرزمین عرفات راز و رمز امر به معروف و نهی از منکر، به عدالت برمی گردد؛ یعنی انسانی که امر است باید قبلاً مؤتمر باشد. انسانی که ناهی و زاجر است قبلاً باید منتهی و منزجر باشد و بگوید: خدایا! آنچنان توفیقی بر من عنایت کن که هر چه را به دیگران، به عنوان «امر به معروف امر می کنم، ابتدا خود بدان عمل کرده باشم و از

1- فرق بین «امر به معروف و نهی از منکر» و «موعظه و ارشاد آن است که حوزه مأموریت امر به معروف و نهی از منکر «عمل است و حوزه مأموریت موعظه و ارشاد «انجام دهنده عمل

امر و نهی می گویند گناه انجام نشود اما در موعظه اهتمام بر این است که انجام دهنده گناه و تارک فریضه هدایت شود.

بنابراین امر به معروف و نهی از منکر متوجه «قبیح فعلی است و ارشاد و موعظه متوجه «قبیح فاعلی است.

صفحه

۷۸

آنچه دیگران را نهی می کنم قبلاً خود از آن منزجر شده باشم.

آری در اسرار حجّ، عدالت شرط امر به معروف و نهی از منکر، شمرده شده است.

5- منطقه وسیعی است در عرفات که با علامت های خاصی به عنوان «نمرات مشخص شده است. حضرت سجّاد فرمود: روز نهم که وارد سرزمین عرفات شدی و به این منطقه وسیع رسیدی، سرّش آن است که آگاه باشی این سرزمین، سرزمین شهادت، معرفت و عرفان است و می داند که چه کسانی بر روی آن گام می نهند و با چه انگیزه ای آمده اند و با چه انگیزه ای برمی گردند! گذشته از آن که خدا و فرشتگان هم شاهدند. خداوند - تعالی - این منطقه و این سرزمین را شاهد اعمال شما قرار داد؛ بطوری که خوب می داند شما چه می کنید.

زمین هایی که زیر پای زائران بیت خداوندی است، کاملاً مشخص است که زائر، حاجی و معتمر به چه نیت آمده و با چه نیت باز می گردد.

حاجیان اندکند، ناله و فریاد بسیار!

ابوبصیر نابینا می گوید: سالی در مکه مشرف بودم که امام محمد باقر - علیه السلام - نیز همان سال مشرف بودند. از نشانه ها و علامت هایی که از راه حواس دیگر - غیر از باصره - احساس می کردم، فهمیدم زائران زیادند. با تعجب گفتم: «ما اکثر الحجيج و اعظم الضجيج» (1); !امسال چقدر زائران زیادند و چه ناله ها دارند !در سرزمین عرفات همه مشغول دعایند، در

1- بحار، ج ۷، ص ۱۷۹ و ج ۹۹، ص ۲۵۸؛ صهبای صفا، آیه الله جوادی آملی، ص ۱۰۵

صفحه

۷۹

اطراف کعبه همه مشغول طواف و نماز و ...

امام باقر - علیه السلام - به ابو بصیر فرمود: چنین نیست. ابو بصیر !جلوبیا. ابو بصیر به امام - ع - نزدیکتر شد. امام - علیه السلام - دست مبارک خود را به چشم ابوبصیر گذاردند و ناگهان صحرائی وسیعی را دید که بسیاری از موجودات آن صحرا حیوان بودند. آن گاه حضرت فرمودند: «ما أقل الحجيج و اکثر الضجيج! ابو بصیر! حاجیان کم هستند و ناله و فریاد و سر و صدا زیاد.

مسأله حرکت جوهری در موجودات و مسأله جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن (1) نفس، که دو مسأله فلسفی است، در باب اخلاق تحولات بسیاری به همراه دارد. این دو مطلب بسیاری از مسائل اخلاقی را دگرگون می کند.

صورت واقعی حج، سیرت واقعی و حقیقت زائر را می سازد. حقیقت هر کسی را عقاید و اخلاق و اعمال و نیات او می سازد.

حج انسان ساز است و اگر کسی حاجی راستین و واقعی نبود انسان نیست. سایر دستورات دین؛ مانند نماز و روزه نیز، همانند حج انسان سازند و اگر کسی به حقیقت نماز و به سرّ روزه راه نیابد از انسانیت سهمی ندارد. صورتش صورت انسان و سیرتش سیرت حیوان است؛ علی - علیه السلام - فرمود: «الصورة صورة انسان و القلب قلب حیوان» (2).

قلب یعنی حقیقت آدمی و آن لطیفه الهی است (3). و روح روح حیوانی

1- مبدأ و معاد، آیت الله جوادی آملی، ص ۱۹۳

2- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۸۷

3- به شرح توحید صدوق قاضی سعید قمی، ج ۲، رجوع شود.

صفحه

۸۰

است در بدن انسان، قیافه قیافه آدم است لیکن حقیقت، حقیقت حیوان. آنچه که حقیقت انسان را تأمین می کند؛ یا به صورت انسانیت و یا به صورت حیوانیت، همان عقاید، اخلاق و اعمال است.

آری حجّ سرّی دارد که سریره انسان با آن هماهنگ است و به وسیله آن ساخته می شود. از این روست که امام باقر - علیه السلام - به ابوبصیر نشان دادند که بسیاری از مردم حاضر در حج، حیوانند. البته شیعیان باید خوشحال و مسرور باشند که به برکت ولایت، از این شرّ و خطر مصون می باشند. امام باقر - علیه السلام - آنگاه دست مبارک خود را به چشم ابوبصیر کشید و او به حالت اول برگشت و افرادی را که در عرفات بودند بصورت انسان دید.

سپس خطاب به ابوبصیر فرمود: ابوبصیر! اگر این کار را که نسبت به تو کردم با دیگران کنم و دیگران هم اسرار مردم را بفهمند و ببینند که در صحنه عرفات چه خبر است، ممکن است ظرفیت نداشته باشند و درباره ما غلو کنند. در حالی که ما بندگان خداییم و از عبادت و بندگی او استکبار نداریم. ما در پیشگاه حق تعالی منقاد، مسلم، مسلمان و مطیع هستیم و در این امر هیچگاه خسته نمی شویم.

امام باقر - علیه السلام - همان وصفی را در مورد ائمه بیان کرد که خداوند برای فرشتگان و مقربان و انسانهای الهی بیان فرموده است.

سدیر صیرفی گوید: من در سرزمین عرفات، در محضر امام صادق - ع - بودم، دیدم جمعیت زیادی مشغول انجام وظیفه و دعا هستند، به قلبم خطور کرد که آیا اینها به جهنم می روند؟ چون کسی که معتقد به ولای

صفحه

۸۱

علی و اولادش - علیهم السلام - نباشد و کسی که دستور روشن پیامبر اکرم را از روی علم و عمد زیر پا بگذارد، حقیقت او حقیقت انسان نیست.

امام صادق - ع - فرمود: سدیر! تأمل و دقت کن. با تصرفی که آن حضرت در بینش و دید من کرد، باطن بسیاری از افراد را دیدم که بصورت انسان نبودند (1).

پس حجّ سرّی دارد که حقیقت و سریرت انسان را می سازد. اگر کسی با واقعیت حجّ همراه باشد، انسانی راستین است و اگر برای سیاحت و تجارت حجّ کرد و از ولایت سهمی نداشت و به عترت طاهره ایمان نیاورد و ... از سرّ حجّ محروم است.

گفتگوی امام سجّاد - ع - با زهری (2)

زهری گوید: در سرزمین عرفات جمعیت بسیاری حضور داشتند که امام سجّاد - ع - فرمودند (3): چقدر جمعیت آمده است! عرض کردم چهارصد الی پانصد هزار می شود. این رقم برای قرن اول هجری جمعیت کمی نیست! حضرت فرمودند: گر چه مسأله کمیت برای شما مطرح است و لیکن اگر روح قضیه را بشکافی: «ما أقلّ الحجج و أكثر الضجج»؛

1- بحار، ج ۹۹، ص ۲۵۸

2- ابن خلکان، وفيات الأعیان، ج ۴، ص ۱۷۷.

گر چه سند بعضی از روایات مانند این حدیث مورد تأمل است و خیلی متقن و صحیح نیست، لیکن از جمع این روایات مطلب قابل اعتمادی بدست می آید. و از سویی متن این احادیث با دیگر معارف اسلامی هماهنگ است و از جمع آنها می شود اطمینان پیدا کرد که از خاندان وحی صادر شده است.

«حاجیان کمند و سر و صدا و ناله زیاد است. آنگاه فرمود: می توانی نگاهی به سرزمین عرفات کنی، نگاه کرد و با تصرف ولایتی امام سجاد چند حالت به زهری دست داد: افراد را در شکل‌های گوناگون دید؛ عده ای را به صورت میمون، گروهی را به صورت خوک و جمعی را به شکل گرگ و مانند آن دید. از این سخن برمی آید که واقعیت و حقیقت حاجی را همان حجّ تأمین می کند و حجّ واقعی حجّی است که با ولایت همراه باشد.

در همین روایت آمده است: کسانی که قرآن را گرفتند و عترت را رها کردند، از حقیقت حج بهره ای ندارد.

نقش ولایت در پذیرش حج

آنچه از سخنان امام سجاد برمی آید این است که: حضرت این مطلب را به زهری فهماندند که، گرچه جمعیت حاضر در عرفات در حدود چهارصد یا پانصد هزار نفر است، لیکن حقیقت افراد را باطن آنها می سازد، نه ظاهرشان. ممکن است افراد در سرشماری و آمار ظاهری به حساب بیایند و لکن در سرشماری که مربوط به اسرار حجّ است، اینها انسان نیستند. و این بحث گرچه در باب حجّ مطرح است لیکن به سرّ ولایت برمی گردد، نه سرّ حج، مگر آن که بگوییم از آن جهت که ولایت بر اعمال و عبادات سایه افکن است. حقیقت ولایت به عنوان سرّ اعمال و عبادات ظهور می کند. آنها ممکن است برای خدا و با مال حلال به مکه روند. مناسک حجّ و زیارت را هم بحسب ظاهر طبق دستور

فقهی شان انجام دهند، اما وقتی فقه و احکامشان را از امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - نمی گیرند و به رهبری عترت ظاهر ایمان ندارند و به ولایت تکوینی و تشریحی آنها معتقد نیستند، باطنشان انکار ولایت است و به صورت حیوانیت ظهور می کند، در نتیجه حجّ و زیارت و صوم و صلوة آنها عبادت مقبول نخواهد بود. این صحنه گرچه در عرفات اتفاق افتاده است لیکن ممکن است مشابه این در صفوف طولانی نمازهای جماعت هم اتفاق بیفتد. در صفوف طولانی نمازهای جماعت که رقم آنها به چهارصد یا پانصد هزار می رسد نیز نمازگزار واقعی کم باشد. بنابر این ولایت نقش کلیدی دارد و در روایات آمده است که: والی دلیل و راهنمای خطوط کلی دین است. اگر دین مبنا و پایه های اولیه ای دارد و به نام نماز، روزه، زکات، حجّ و مانند آن، والی دلیل و راهنما بر آنها است. مجری، مفسر، مبین و حافظ حدود احکام دین است. متخلفان را مجازات و امتثال کنندگان را تشویق و تأیید می کند و حدود الهی را حفظ می نماید. همانگونه که امیر مؤمنان علی - علیه السلام - در وصیت نامه اش فرمود:

«اقیموا هذین العمودین و اوتدوا هذین المصباحین .

مراد از دو عمود و دو مصباح، (1) قرآن و عترت است که وصیت فرمود: که این دو مشعل فروزان؛ قرآن و عترت (ولایت) را همچنان افروخته و روشن نگاه دارید که کار و امور شما به دست اینها انجام گیرد که اینان رهبران الهی هستند. اگر کسی حقیقت ولایت را عمداً رها کند گرچه به نماز، روزه، زکات و حجّ عمل نماید، چون فاقد آن سرّ است،

قهرآ انسانیت را هم از دست داده است؛ زیرا سرّ عبادات است که تربیت کننده و انسان ساز است و اگر کسی به سرّ عبادت نرسد انسان نیست.

تا اینجا آنچه از بیانات و کلمات امام سجّاد، امام باقر و امام صادق - علیهم السلام - روشن شد، این است که دستورات دین، ظاهری دارد و باطنی. باطن آنها با جان انسانها کار دارد و دیگران که مسأله اخلاق را در حدّ ملکات فاضله یا رذیله تبیین می کردند، مسأله تجسّم و تجسّد انسان به صور ملکات نفسانی را نمی توانستند تبیین کنند، گرچه تعبداً می پذیرفتند و نقل هم می کردند که برخی بصورت حیوان محشور می شوند ولی راه علمی برای اثبات آن نداشتند. اما بر اساس دو مبنای حکمت متعالیه: ۱ - جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس ۲ - حرکت جوهری، به خوبی می توان برای این روایات، دیدگاه علمی درست کرد و آنها را از راه علمی فهمید که چگونه یک شخص به صورت انسان حرکت می کند اما در واقع حیوان است. در عین حال که انسان بوده حیوان شده است، نه این که حیوانی بشود در عرض انسان نظیر حیوانات دیگر، بلکه میمونی است انسان نما، خوکی است انسان نما و گرگی است انسان نما و ... و اینجا خُلق و خوی اولیه انسان هست که به صورت حیوانیت اجرا می شود.

مطلب دیگر آن که: در جریان حجّ، خداوند متعال فرمود: «فیه آیاتٌ بیناتٌ (1) ... گرچه در بسیاری از موارد سخن از آیه و علامت است، لیکن در مورد حج فرمود: «آیات بینات آیات و نشانه های فراوانی در حجّ

1- آل عمران : ۹۷

صفحه

۸۵

هست. آیات و نشانه های تکوینی و خصوصیت های آسمانی و زمینی و اقلیمی و جوی و ... که برای همه است اما یک سلسله دستوراتی به عنوان مناسک حجّ هست که عده ای از راه دور و نزدیک در آنجا سر می ساینند. در خود حجّ آیات الهی است، کعبه جزء آیات الهی است، حجر الأسود و مقام ابراهیم و زمزم جزء آیات الهی است. این که سرزمین غیر ذی زرع بجایی برسد که دلهاي عده ای مشتاقانه علاقه مند به آنجا باشد و به کعبه و حرم خدا، که ابراهیم - علیه السلام - درخواست نمود: «فاجعل أفنّده من النّاس تهوی الیهم (1) ، عشق بورزد، جزء آیات الهی است. و این آیات را کسانی می فهمند و می بینند که برای انجام وظیفه و تکلیف به حجّ رفته باشند نه برای تجارت و سیاحت که اینگونه انسانهایی که با این انگیزه ها به حجّ می روند نمی توانند سرّ حجّ و آیاتی را که در حج هست آنگونه که باید درک کنند.

افاضه و کوچ به سوی مشعر

خداوند متعال دستور داده است که در پایان نهم ذیحجه شما هم مانند دیگران از سرزمین عرفات به طرف مشعر الحرام حرکت کنید؛ (ثمّ أفيضوا من حیث أفاض النّاس(2)).

مشعر الحرام جزء محدوده حرم و اولین درب ورودی آن است. اگر کسی روز نهم را با معرفت آشنا شد، لایق آن است که از درب ورودی

1- ابراهیم : ۳۷

2- بقره : ۱۹۹

وارد شود، و در راهرو و دالان ورودی حرم نیز شبی را بیتوته کند. سنگریزه ها را برای رمی جمرات جمع آوری نماید تا در روز دهم، شیطان را رمی کند.

امام سجاد - علیه السلام - به شبلی فرمود: معنای وقوف و بیتوته کردن در مشعر الحرام، آن است که قلب خود را با شعار تقوا آگاه نمایی و تقوا را شعار دل خود قرار دهی تا قلبت با تقوا شناخته شود که شعار هر قومی معرف آن قوم است.

گرچه مسأله تقوا در همه مناسک و مراسم حج مطرح است، اما ظهور و بروز آن، شب دهم، در سرزمین مشعر الحرام است؛ آنجا وقوف کرده، با جمع کردن سنگریزه ها نیرو می گیرد و خود را مسلح می کند تا با شیطان به نبرد برخاسته و با هر عصیانی بستیزد و در پیشگاه هر طاعتی سر بساید.

منا، سرزمین رسیدن به آرزوها

آنگاه که وقوف و بیتوته زائر در مشعر الحرام تمام می شود، بین الطلوعین را در مرز مزدلفه می ماند و بعد از طلوع آفتاب به سمت منا حرکت می کند و دستور این است که هنگام حرکت متمایل به سمت چپ و راست نباشد و فاصله مشعر و منا را در محدوده خاص طی کند و سرش آن است که ای حاجی در جاده و صراط مستقیم حرکت کن، نه متمایل به شرق باش و نه به غرب؛ چون: «الیمین و الشمال مضلة و الطریق الوسطی هی الجادة (1) چپ و راست انحراف است و راه وسط، همانا صراط مستقیم

1- نهج البلاغه، خطبه ۱۶

است. آری همه اینها، مقدمه و نقشه تزکیه است.

وقتی شخص راه را طی کرد، وارد سرزمین منا می شود اینجاست که به منیه و آرزوی خود راه یافته است.

امام سجاد به شبلی فرمود: آیا زمانی که به منا رسیدی، به امنیه ها، تمنیات و آرزوهای خود نائل آندی و حاجتت برآورده شد؟ اگر این چنین نبود، پس به سرّ حج آگاه نبوده ای و باید دوباره حج بگزاری.

زائر بیت الله وقتی حرکت نمود و موافق را طی کرد و به سرزمین منا رسید، باید احساس کند که به آرزوهای خود رسیده است. آن هم آرزویی که همواره با او خواهد ماند.

می دانیم که انسان آرزومند است چیزی را فراهم کند که در همه حال و در همه جا با او باشد، نه آن که او را می گذارد و می رود و برای او وبال است. مشکل بشر در تهیه اموال دنیا، این است که برای خود، بلا تهیه می کند. کسی که به فکر جمع مال است، در اصل اشتباه می کند و برای خود عذاب تهیه می کند؛ زیرا که:

«ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد أفان متّ فهم الخالدون کلّ نفس ذائقة الموت(1) .

«اتک میّت و انهم میّتون(2) .

به فرموده قرآن کریم، مرگ یقینی است و انسان سرانجام روزی می میرد، بدیهی است که در آن حال نه مال را با خود می برد و نه علاقه به

1- زمر : ۳۰

2- انبیاء : ۳۴

صفحه

۸۸

مال را، از همین لحظه است که عذاب آغاز می شود؛ زیرا به مال علاقه دارد و علاقه به مال او را رها نمی کند اما او مال را رها می کند. وقتی علاقه باشد و مورد علاقه نباشد، عذاب شروع می شود. پس چه خوب است که انسان در تولید زیاد تلاش و کوشش کند اما در مصرف قانع باشد. مشکل دیگران را برای رضای خدا حل کردن، انسان را متمکن و سرمایه دار می کند؛ چرا که سرمایه اش را پیش از خود فرستاده است و با مرگ به حضور سرمایه می رود. چنین کسی تن پرور، تنبل و کم کار نیست. پر تولید است و کم مصرف. انباردار نسل بعد از خود نیست چون می داند که بعد از مرگ، رابطه پدری و فرزندی قطع می شود. لذت را دیگران می برند و او در عذاب و رنج می سوزد. البته حفظ و تأمین معاش فرزندان جزء دستورات است اما انسان باید قسمت مهم تلاش را برای آینده خود کند و فرزندانش را هم صالح بپروراند.

امام سجّاد - سلام الله علیه - فرمود: ای شبلی، سرّ مگه رفتن آن است که انسان وقتی به سرزمین منا پا گذاشت، بفهمد که به آرزوهای خود رسیده است.

سرّ این که گروهی علاقه مندند زودتر بمیرند و عده ای حتی در دوران پیری و فرسودگی، سعی می کنند بمانند این است: آنها که به دوران سالمندی رسیده اند و چیزی برای ذخیره آخرت ندارند، می بینند که دستشان خالی و رویشان سیاه است و سفر هم سخت. و آنها که عاقلانه زندگی کرده اند، می بینند که دستشان پر و رویشان سفید است. بنابر این احساس سبکی می کنند و علاقه مندند به رفتن؛ زیرا می فهمند که به

صفحه

۸۹

مقصود رسیده اند.

آری منا سرزمین تمثیلات و رسیدن به آرزوها است نه آرزو کردن ها. زائری که به سرزمین منا وارد می شود، باید در مرحله ای بسر برد که: «آمن الناس بلسانه و قلبه و یده. باشد.

حضرت به شبلی فرمود: آیا آرزوهای دیگران را هم برآوردی؟ آیا به حدی رسیده ای که مردم از زبان، دل و دست تو آسیب نبینند؟ سرّ مگه رفتن زائر بیت الله این است که مردم از زبان، دست و دل او آسوده باشند. حاجی نه با جدّ و نه با شوخی، نباید آبروی کسی را ببرد.

انسان - ولو با طنز و شوخی - نباید کسی را خجل کند. گر چه شوخی کرده ولی آبروی مؤمنی را برده است و این کار زشتی است. و حتی طنز نویس ادبی، در صورتی خوب است که به حیثیت کسی لطمه وارد نکند. طنزی که با حیثیت افراد سر و کار دارد و آبروی اشخاص را می برد روا نیست و با سرّ زیارت خانه خدا هماهنگ نمی باشد.

حاجی باید کینه کسی را به دل نگیرد، نسبت به کسی حسد نرزد، و بدخواه نباشد و قلباً کسی را تحقیر نکند چون اینها همه ستم قلبی است و سرّ زیارت خانه خدا و ورود به سرزمین منا آن است که مردم از دست، زبان و دل حاجیان و معتمران در امان باشند.

رمی جمرات؛ رمی هر شیطان و شیطنت

معنای سنگ زدن به جمره آن است که من هر شیطان و شیطنتی را

صفحه

۹۰

رمی کردم. پس اگر انسانی خود جزء شیاطین انسی باشد، هرگز قدرت و لیاقت رمی ندارد.

وقتی شیطان قرین کسی باشد، او نمی تواند قرین خود را رمی کند؛ «ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین (1)»، «ومن یکن الشیطان له قریناً فساء قریناً (2)».

کسی که از یاد حق غافل است و نام حق و یاد حق را نمی شنود و نمی بیند، کیفری را که خداوند متعال به او می دهد، آن است که شیطان را قرین و مقارن او می سازد و کسی که شیطان قرین او باشد، به همسفر بدی مبتلا است و از آنجا که شیطان قرینش می باشد، دیگر او را رمی نمی کند و چنین کسی در حقیقت اعمال منا را انجام نداده، به سر رمی جمرات نرسیده و حج او ناتمام است.

قربانی؛ سر بریدن آز و طمع

گوسفندی را سر بریدن، لاشه اش را به کناری انداختن و بی مصرف گذاشتن مهم نیست. حاجی که گوسفندی یا گاو را سر می برد و یا شتری را نحر می کند، با این عمل می خواهد از باب تنزل معقول به محسوس این معنا را برساند که:

حجره دیو طمع را بریدم و خفه اش کردم. پس قربانی کردن؛ یعنی آز و طمع را سر بریدن.

1- زخرف : ۳۶

2- نساء : ۳۸

صفحه

۹۱

سر تراشیدن و سر آن

موی سر، به حسب ظاهر، جمال و زیبایی انسان است. اگر کسی موی سر شخصی را به اجبار بتراند، زیبایی اش را از او گرفته است و باید دیه بپردازد.

ابن ابی العوجاء در مناظره ای که با امام صادق - علیه السلام - داشت، (1) و شکست خورده بازگشت، از او پرسیدند: جعفر بن محمد - علیهما السلام - را در این مناظره عملی چگونه یافتی؟

گفت: او دریای علم است! سپس ادامه داد: «کَیْفَ وَ هُوَ ابْنُ مَنْ حَلَقَ رُؤُوسَ هَؤُلَاءِ»؛ (2) او (جعفر بن محمد) فرزند کسی است که پدرش سر همه این مردم را تراشید!

هیچکس حاضر نیست موی سر خود را با تیغ بزند، بخصوص جوانان، اما وقتی وارد سرزمین منا می شود، این جمال را هم، که برایش ارزش بسیار قائل است، در پای فرمان آن جمیل محض، نثار می کند.

در میان عرب، بسیار دشوار بوده است که موهای سر خود را تیغ بزنند اما از آن هنگام که فرمان وحی را توسط پیامبر - ص - شنیدند برای رضای خدا از این جمال ظاهری و صوری هم دل بریدند.

راز سر تراشیدن، این است که انسان هر گونه غرور و کبر و نخوت و منیت را از سرش به در کند، و خود را از هر معصیتی تطهیر و تنظیف نماید.

1- وافی، کتاب الحج، باب ابتلاء الخلق و اختبارهم بالكعبه، ج ۲، ص ۳۴؛ احتجاج طبرسی ج ۲، ص ۷۱

2- احتجاج طبرسی، ص ۱۷۳

صفحه

۹۲

امام سجاد - علیه السلام - به شبلی فرمود: آیا هنگام تراشیدن سر و رمی جمرات و قربانی کردن این اسرار را در نظر داشتی یا نه؟

عرض کرد: نه.

فرمود: گویا به منا نرفته ای و احکام آن را انجام نداده ای.

این گویاهایی را که امام سجاد فرمودند؛ گویا طواف نکردی، گویا در مقام ابراهیم نماز نخواندی، گویا آب زمزم را ننوشیدی و اشراف نکردی، گویا سعی بین صفا و مروه نکردی، گویا در عرفات نایستادی، گویا به مشعر نرفتی و ... شبلی را به شدت متأثر کرد به طوری که سال بعد موفق شد حجی را با دستورات امام سجاد - سلام الله علیه - انجام دهد.

درجات ایمان

امام سجاد - ع - فرمود: افرادی که در باطن و ظاهر دین را با همه شوون و ابعاد پذیرفته اند، نورانیند، منتهی برای ایمان درجاتی هست؛ «لهم درجات (1)». و بدیهی است مؤمنان نیز دارای درجاتی خواهند بود. ایمان سازنده حقیقت انسان است.

مؤمنان به سه گروه تقسیم می شوند:

1- گروهی ایمان ضعیف دارند.

2- دسته ای دارای ایمان قوی و محکم اند.

3- گروه آخر متوسط می باشند.

1- انفال : ۴

صفحه

۹۳

آنان که ایمان ضعیف دارند نور باطنشان راه هزار ساله را روشن می کند. معلوم نیست هزار سال به حساب دنیا یا هزار سال به حساب آخرت.

آنان که در کمال و مرتبه بالایی ایمانند، نورشان مسیر صدهزار سال را نور می دهد. که این کلّ محدوده مسافت آن صحنه است، البته ظاهرش سالهای دنیایی نیست.

گروه سوم که ایمان متوسط دارند، دارای ایمان با درجات گوناگون هستند، درجاتشان بین هزار سال و صد هزار سال است و قلمرو نور آنها مختلف است. تا هر جا که شعاع نور آنها تابید و افرادی را دیدند، ذات اقدس اله به این ها اجازه شفاعت می دهد و این درباره کسانی است که حجّ راستین انجام می دهند و بین قرآن و عترت، جدایی قائل نیستند. آنها که به اسرار ولایت و اسرار حجّ آشنایند و حجّ راستین انجام داده و انجام می دهند، آنها نورانی اند و حجّ شفاعت دارند.

منتهی آخرین حدّ شفاعت آنها، به اندازه قلمرو نورشان می باشد. تا هر اندازه که دیدند، قدرت شفاعت دارند.

ذات اقدس اله می فرماید: کسانی که در دنیا نسبت به شما مؤمنان احسان کردند و کار خوبی برای شما انجام دادند یا مشکلی از مشکلاتتان را حلّ کردند یا دشمنی قصد تهاجم داشت و آنها دشمن را از شما دفع کردند یا در معامله و رفتار عدل و انصاف را رعایت کردند و ... امروز اگر مشکلی دارند شما مجاز هستید درباره آن ها شفاعت کنید و شفاعت شما مقبول است.

صفحه

۹۴

حاجی راستین حق شفاعت دارد

حاجی راستین کسی است که می تواند در قیامت صحنه وسیعی را روشن کند و شفاعت نماید.

و دست افتاده های صحنه قیامت را بگیرد و به بالین آنها بشتابد و آنها را درمان کند و بالآخره مشکلشان را در صحنه قیامت حل کند.

در آن روز کسانی که حقّ شفاعت ندارند، عاجزند. در آن روز رابطه حکومت نمی کند. آن روز روزی است که برادر از برادر فاصله می گیرد و پدر از فرزند فرار می کند؛ «یوم یفرّ المرء من أخیه و أمه و أبیه و صاحبته و بنیه (1)». مانند جایی که آتش سوزی شده یا سیل و طوفانی آمده باشد که در چنین صحنه ای هیچ کس به فکر دیگری نیست و هر کس به فکر نجات خویش است.

در آن روز تنها کسانی به فکر دیگران هستند که به سرّ ولایت و حجّ آشنا باشند. مؤمن راستین و حاجی واقعی باشند. اینان می توانند مشکل دیگران را حلّ کنند و اهل جذب هستند نه اهل طرد و دفع، اینها از کسی فرار نمی کنند بلکه می کوشند افتاده ها را دریابند.

حاجی واقعی «حسنات دنی را طلب می کند نه» دنی را

مردی به امام سجاد - ع - عرض کرد: وقتی که ما اعمال عرفات و مشعر و منا را انجام داده، فراغتی پیدا می کنیم، در سرزمین منا به جایی

1- عبس : ۳۴

صفحه

۹۵

بیتوته، هم به یاد خدا و پیامبر هستیم و هم به یاد پدران، اجداد و نیاکان خود می‌افتیم و خوبی‌ها و فضائل آنها را یاد می‌آوریم و غرضی به عنوان فخرفروشی یا چیز دیگر نداریم بلکه می‌خواهیم حقوق آنها را ادا کنیم. آیا این روا است یا روا نیست؟

امام سجّاد - ع - در جواب فرمود: شما می‌توانید راه بهتری را طی کنید که هم ثواب بیشتری ببرید و هم حقوق گذشتگانتان را بهتر ادا کنید.

قبل از تبیین جواب امام سجّاد - علیه السلام - تشریح یک نکته تاریخی و تفسیری سودمند است و آن نکته تاریخی، این است که حجّ در دوران جاهلیت و بت پرستی هم بود که گروهی در ایام منا مفاخر نیاکان خود را به عنوان فخرفروشی ذکر می‌کردند. همانطوری که در بازار عکاظ از زیادی ثروت و زیادی قبیله یا قدرت غارتگری بستگانشان سخن می‌گفتند و آن را مایه فخر می‌شمردند و می‌گفتند: قبیله ما بقدری قوی بود که فلان گروه و قافله را غارت کرد یا در فلان غارتگری برنده شد یا در فلان جنگ زد و خورد به نفع قبیله ما بود و ... و خلاصه به غارتگری، تجاوز و تهاجم تباران خود فخر می‌کردند.

قرآن کریم این نکته تاریخی را گوشزد می‌کند و خط بطلان بر آن می‌کشد و راه صحیح ارائه می‌دهد فرمود:

«وقتی برنامه عرفات را انجام دادید و به پایان رساندید و به طرف مشعر حرکت می‌کنید، به یاد خدا باشید.

و همچنین وقتی مشعر تمام شد و به منا می‌روید، آنگاه که خواستید مناسک منا را انجام دهید، همانطوری که قبلاً در دوران جاهلیت به یاد

صفحه

۹۶

پدرانتان بودید، الآن بیاد خدا باشید، بلکه بهتر و بیشتر، و یاد گذشتگان خود را در سایه یاد حق زنده نگاه دارید و گرنه بازگو کردن آثار تبار کم کم زمینه تفاخر را فراهم می‌کند: «فاذا قضیت مناسککم فاذکروا لله کذکرکم آباءکم أو أشدّ ذکر زائران در منا فراغتی دارند و روزها که اعمالشان را انجام می‌دهند شب‌ها فقط باید بیتوته کنند. قرآن کریم به آنان دستور می‌دهد:

شبها را که در منا بیتوته می‌کنید، به یاد خدا باشید و اوقات خود را به تحصیل علوم و معارف و مناجات و زمزمه بگذرانید. آن سرزمین سرزمین وصول به تمثیلات الهی است. قرآن فرموده است: کسانی که در آن سرزمین می‌رفتند دو گروه بودند:

1- «فمن الناس من یقول ربنا آتینا فی الدنیا وما له فی الآخرة من خلاق (1)

بعضی از مردم هستند که فقط تغییر نام می‌خواهند و برای سیاحت، تجارت، شهرت و مانند آن به حج می‌روند و اعمال انجام می‌دهند! منطق این‌ها دنیا است نمی‌گویند «ربنا آتینا فی الدنیا حسنة. آنها حسنات دنیا را نمی‌خواهند، بلکه خود دنیا را می‌خواهند، لذا برای آنها حلال و حرام مطرح نیست در نظر آنان مجلس انس با مجلس تعلیم و تربیت و تزکیه تفاوتی ندارد و مجلس بزم را بر مجلس تهذیب ترجیح می‌دهند. اینها سهمی در آخرت ندارند.

2- «و منهم من یقول ربنا آتینا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار (2)

1- بقره: ۲۰۰

2- بقره: ۲۰۱

اینان افراد عاقلی هستند که سخنانشان در سرزمین منا، شبهایی که بیتوته می کنند این است و در موارد دیگر هم این است که: «خدایا! ما در دنیا هرچه را که دنیایی است، نمی خواهیم، بلکه حسنات دنیا را می خواهیم.

مال حلال از حسنات دنیاست. همسر، فرزند، پدر، برادر و خواهر، دوست، فامیل، قبیله و نژاد با فضیلت و با ایمان همگی جزء حسنات دنیا هستند. شرکت در مجالس درس و بحث جزء حسنات دنیا است شرکت در مؤسسات سودمند جزء حسنات دنیا است. کارهای تولیدی و رفع تورّم از حسنات دنیا است. خدمات اجتماعی که عادلانه باشد جزء حسنات دنیا است. مجلس انس الهی، تعلیم کتاب و حکمت، تزکیه، دیدار عاقلانه، صلّه رحم و ... جزء حسنات دنیا است. و دنیا منهای این امور و مانند آن حسنه ای ندارد که کسی از خدا حسنات دنیا طلب کند. اگر کسی توفیقی داشت و عضو انجمن قاریان قرآن بود، عضو انجمن مفسران، عضو انجمن معلمان، عضو انجمن نیکوکاران و خیرخواهان و امدادگران و انجمن های علمی و خدماتی و تولیدی و صنعتی بود، از حسنات دنیا برخوردار است.

کسی که تلاشی می کند باری را از دوش جامعه بردارد فعل حسنه ای انجام داده است. مردان عاقل، که خداوند متعال در قرآن کریم منطق آنها را با عظمت یاد می کند، کسانی هستند که می گویند: «خدایا! حسنات دنیا را به ما عنایت فرما.

آخرت هم حسنات و سیئاتی دارد و آنها گذشته از آن که در دنیا

حسنات طلب می کنند، حسنات آخرت را هم می طلبند و از خداوند می خواهند که آنها را از عذاب آخرت حفظ فرماید؛ «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». زائران خانه خدا باید مواظب باشند تا جزء گروه دوّم محسوب شوند؛ یعنی در سرزمین عرفات و منا جز حسنات دنیا و آخرت چیزی را از خداوند متعال نخواهند. چیزی نخواهند که با آنها بماند چیزی نخواهند که آنها را تنها بگذارد.

انسان باید چیزی را طلب کند که به همراه خود ببرد، چیزی را که می گذارد و می رود جز افسوس برای او چیز دیگری ندارد؛ زیرا آنچه را که فراهم کرده است به او علاقه مند است و وقتی رخت برمی بندد مورد علاقه را ترک می کند ولی اصل علاقه می ماند، از این رو عذاب شروع می شود. و فشار قبر و عذاب برزخ برای عده ای از همین جا ظهور می کند. مرگ آسان نیست و مرگ عبارت از آن نیست که بگویند طبیب اجازه دفن او را داد و قلب و نبض از کار افتاد و ... مرگ انتقال از دنیا به برزخ است. یک مرگ طبّی داریم و یک مرگ قرآنی (1). مرگ طبّی در انسان، مثل حیوانات است که قلب از کار و نبض و خون از جریان می افتد.

مرگ از نظر قرآن، انتقال از دنیا به برزخ است؛ «ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون (2) کسی که می خواهد این مسافت را طی کند، باید با بار سنگین، پیاده و با پای برهنه باشد و تمام تعلقات را ترک کند. چون وقتی به چیز موقتی علاقه مند شد، آن چیز را از او می گیرند و به هنگام مردن و رفتن

1- معانی الاخبار صدوق، باب معنی الموت، ص ۲۸۸؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۴۵ باب آخر فی ارواح المؤمنین؛ فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۲، ص ۸۳۲؛ اسفار صدر المتألهین، ج ۹

2- مؤمنون : ۱۰۰

چیزی به همراه خود نمی برد و لیکن آن علاقه قلبی با او هست. چون علاقه قلبی هست و مورد علاقه را به او نمی دهند، می سوزد تا کم کم این تعلقات را با سوخت و سوز از او بگیرند. اگر کسی تعلقاتش را کم نکرد کم می کنند. اما با سوخت و سوز و این دشوار و تحمل ناپذیر است. لذا ذات اقدس اله به زائران بیت خود دستور داده است که بگویند: «رَبَّنَا آتْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

حال بعد از روشن شدن این نکته تاریخی و تفسیری که دانستنش لازم بود سخن امام سجاد - ع - را پی می گیریم:

به جای بیان فضیلت نیاکان، حمد خدا بگویند

امام سجاد - ع - فرمود: اگر خواستید خیر و نیکی های گذشتگانتان را بعد از انجام حج ذکر کنید و این را به عنوان «ادای حقوق تبار و نیاکان خود بدانید، راههای بهتر هم وجود دارد و آن مسأله شهادت به وحدانیت حق و رسالت رسول خدا و ولایت و خلافت و امامت امامان معصوم - علیهم السلام - است شما می توانید در منا پیرامون این اصول و معارف بحث کنید.

هر انسان موحدی می داند که خداوند همواره با او است و از هر کس به او نزدیک تر است و هر کاری را می تواند انجام دهد. قدرت و آگاهی او از همه بیشتر است می تواند با او خلوت و راز و نیاز کند. آهسته با او حرف بزند مشکلش را در میان بگذارد. انسان موحد هرگز در هیچ کاری نمی ماند، چون کسی که تمام کلیدها بدست او است، با او است.

صفحه

۱۰۰

خواسته های خود را تعدیل می کند. هر چیزی را نمی خواهد. کمیت را تنظیم می کند و فقط مورد نیازش را می طلبد، آنهم از کسی که همیشه و در همه جا با او است.

لذا فرمود اگر شما درباره توحید و رسالت و ولایت و این گونه مسائل سخن بگویند، گذشته از آن که به یک فضیلت عالی بار یافته اید، حق نیاکانتان را نیز بهتر ادا کرده اید. در این صورت اگر نیاکانتان سر از خاک بردارند به شما خواهند گفت: فضیلت ما را ذکر نکنید و ما هر کاری خیری را هم انجام داده ایم به توفیق الهی بوده است او خیر حامد است و خیر محمود. حمد او را کنید. او که به ما توفیق داد به ما مال و قدرت و آگاهی داد. به کسانی ثنا بگویند که واسط بین ما و او بودند و این حرفها را به ما رساندند و...

فرشتگان از اسرار حاجیان آگاهند

در روایت آمده است که: عصر روز عرفات و ظهر روز دهم که زائران بیت الله الحرام در منا جمع هستند، ذات اقدس اله به ملائکه افتخار می کند و می فرماید: بندگانم را ببینید آنها که از راههای دور و نزدیک با مشکلات بسیار، همه با یک لباس و شبیه به هم آمده اند. بسیاری از لذت ها را بر خود تحریم کرده اند و خاک و غبار آلوده اند (1) و بر شن های سرزمین مشعرالحرام خوابیده اند. این ها با چهره های غبارآلود در پیشگاه

1- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه قاصعه ۱۹۲؛ مستدرک، ج ۱، ص ۶۵؛ محجة البیضاء فیض کاشانی ج ۲ ص ۱۹۴. و حدیث بحسب ظاهر از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است.

صفحه

۱۰۱

من اظهار عجز و ذلت مي کنند ... فرشتگان من! به شما اجازه دادم که اسرار آنان را ببينيد. آن گاه ملائکه حق به اذن خداوند متعال بر اسرار آنها آگاه مي شوند و دلهايشان را مي بينند. گرچه ملائکه الهي از علوم غيب باخبرند و فرشتگان غيب نسبت به بسياري از مسائل ماوراي طبيعت مستحضرند، اما ذات اقدس اله آنقدر مهربان و رؤوف است که بسياري از اسرار ما را اجازه نمي دهد حتي ملائکه هم بفهمند با اين که آنها مأمور نوشتن خاطرات ما هستند، ولي خيلي از کارهاي ما را ذات اقدس اله اجازه نمي دهد که ملائکه بفهمند تا مبادا ما خجالت بکشيم و نزد آنها شرمنده شويم. بين ما و پروردگار راه مستقيمي است که فقط او مي داند ما چه کرديم و بس.

گوشه اي از اين اسرار در دعاي کميل هست که علي - ع - عرض مي کند: خدايا! بعضي از چيزهايي را که تو شاهد بودي و اجازه ندادي فرشتگان بفهمند آنها را تنها تو مي داني: «وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَ بِرَحْمَتِكَ سَتَرْتَهُ. با آن که ملائکه مأمورند اعمال ما را بنويسند اما خداوند متعال پرده اي رقيق قرار داده تا آنها همه چيز را نفهمند. پروردگار ما اين همه مهربان است. اما در روز عرفة و عيد قربان در سرزمين منا، به ملائکه اجازه مي دهد که دل هاي زائران را ببينند و آنها با چشم ملکوتي نظر مي کنند و مي بينند که قلب عده اي بسيار سياه است و دودهاي سياه از آن ها برمي خيزد که از «نار الله الموقدة التي تطلع علي الافئدة (1) است. خداوند براي ملائکه تشریح مي کند و مي فرمايد: اين ها کساني هستند که

1- هُمزَه : ٦

صفحه

١٠٢

پيامبر را راستگو نمي دانند (معاذ الله) و در بعضي از امور مي گويند: او از نزد خود اين کار را کرده است! آنها کساني هستند که بين قرآن و عترت جدائي انداخته و بعضي از امور را نمي پذيرند. از طرفي ملائکه گروهي را مي بينند که دلهايشان بسيار نوراني و سفيد و روشن است. مي فرمايد: اين ها مطيع خداوند متعال و پيامبر اکرم هستند و مؤمن مي باشند. سخن وحی را مي پذيرند. به جدائي قرآن و عترت معتقد نيستند و وجود پيامبر را امين وحی مي دانند و معتقدند که او از نزد خود هيچ حرفي ندارد و در مسأله خلافت، امامت و رهبري و احکام الهي و مانند آن، هر کاري را که کرده، برابر وحی خداوند متعال بوده است. اينها معتقد و مؤمن اند و با جان و دل مي پذيرند، با لب اقرار دارند و با اعضا و جوارح عمل مي کنند.

ذات اقدس اله به انسانهايي که زائران راستين خانه او هستند مباحات مي کند.

و در قرآن کریم آمده است: «لا يَسْمُونَ (1) آنها خسته نمي شوند، چون اصولاً کاري نيست که با فرشتگي منافات داشته باشد و خستگي ايجاد کند. اين انسان است که مي تواند خسته شود و مي تواند در سايه تهذيب روح، بدون خستگي، اعمال ديني را انجام دهد و خستگي بدن را با لذت روح ترميم کند. پروردگار متعال به چنين انسانهايي فخر مي کند، با اين که فخر بنده به خداوند است؛ همانگونه که در سخنان علي بن ابيطالب - ع - آمده است:

«الهي كفي بي عزاً أن أكون لك عبداً وكفي بي فخراً أن تكون لي رباً»

1- فصَلت : ٣٨

صفحه

١٠٣

أنتَ كما أحبُّ، فاجعلني كما تُحبُّ (1) .

«خدایا! عزّت من در این است که بنده تو هستم. فخر من در این است که تو مولای منی. خدایا! من آنچه را که بخواهم، تو هستی و لیکن تو آنچه را که می خواهی مرا آنگونه قرار ده. اگر من بخواهم تو عالم، قدیر قاضی حوائج، مبدل سیئات به حسنات، غافر خطیئات، و رازق باشی، همه این کمالات را داری. اینک تو بخواه که من عبد مؤمن، خالص، خاضع، سالک، مخلص و مُفلح باشم و خلاصه هرگونه که خود می پسندی مرا همانگونه قرار ده.

از مجموع سخنان امام سجاد - علیه السلام - به دست می آید که ولایت و حجّ هر کدام سرّی دارند؛ اگر کسی از مؤمنان راستین باشد هم به سرّ ولایت می رسد و هم به اسرار حج و به صورت یک انسان واقعی در سرزمین عرفات و منا ظهور می کند که ذات مقدّس پروردگار در مقام فعل بر ملائکه، به او فخر می کند. چنین انسانهایی که ملک گونه و فرشته میّش هستند و یا احیاناً برخی از آنها از فرشتگان بالاترند. این «قضیه فی واقعه نیست و مسأله ای نیست که تاریخی باشد که در یک وقتی خداوند متعال به فرشتگان بفرماید: «من فخر می کنم و پرده از چهره قلب فرشتگان بردارد تا زائران را در سرزمین عرفات و منا ببینند، بلکه هر سال چنین است. آنهم نه سالی یک بار، بلکه آنها که به عمره مفرده موفق می شوند نیز این چنین اند. این معنا همیشه وجود دارد، نه در حج فقط که در غیر حج هم هست، نهایت این که در مسأله حج ظهور کرده است.

1- مفاتیح الجنان، مناجات علی - علیه السلام.

صفحه

۱۰۴

قرآن کریم گوشه ای از اسرار را در جریان قربانی بیان کرده است و درباره سایر مناسک حج هم می توان مشابه آن را استنباط کرد. در جریان قربانی فرمود: کاری را که در جاهلیت انجام می دادند، روا نیست و شما هم که قربانی می کنید بدانید که گوشت و خون قربانی به خدا نمی رسد به این خونها و این گوشتها تیرک نجوید؛ «لَنْ يَنَالَ اللهُ لَحْمُهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ (1) یعنی این عمل ظاهری دارد و باطنی. ظاهرش آن است که کسی گوسفندی را ذبح می کند و آن گوشتی دارد و خونی. قداست از آن تقوا است نه گوشت و خون. آنچه به خدا می رسد گوشت و خون نیست که شما گوشت این قربانی را به دیوار کعبه آویزان کنید یا خون این قربانی را به دیوار کعبه بمالید. آنچه که از این عمل به خدا می رسد، باطن و روح این عمل است (یناله التقوی منکم) قربانی حقیقی دارد بنام تقوا که این به خدا می رسد.

مسأله رمی جمرات نیز چنین است. سنگها و رمی ها، هیچکدام به خدا نمی رسد. در اینجا آنچه به خدا می رسد تبرّی از عدوّ الهی و دشمن خدا است.

طواف اطراف کعبه و نماز پشت مقام، سعی بین صفا و مروه و شرب آب زمزم و دهها عمل واجب و مستحب که در مسأله حج و عمره مطرح است، هیچکدام از اینها به خدا نمی رسند، مگر روح آنها و روح آن ها همان سرّ حج است. منتهی سرّ، گاهی در عالم برزخ ظهور می کند و گاهی بالاتر از برزخ. گاهی کم ظهور می کند و گاهی زیاد. و خود حاجی واقعی

1- حج : ۳۷

صفحه

۱۰۵

در قیامت به صورت سرّ ظهور می کند، چه این که در دنیا با چشم ملکوتی به صورت انسان واقعی جلوه گر می شود.

نشانه قبولی حج

امامان - علیهم السلام - از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل کرده اند که فرمود: اگر کسی به زیارت خانه خدا و حجّ موفق شد و بازگشت و انسان صالحی شد و دست و پای او به سوی گناه نرفت، این نشانه قبولی حجّ او است. و اما اگر بعد از زیارت خانه خدا، باز تن به تباهی و گناه داد، نشانه آن است که حجّ او مردود است. این نکته می تواند به نوبه خود بیانگر سرّ حجّ باشد؛ زیرا اسرار عبادت‌های ما در قیامت ظهور می کند که روز ظهور باطن است و در آن روز هر انسانی می فهمد که عمل او مقبول است یا مردود. نه تنها نتیجه را، که دلیل و سرّ ردّ یا قبول را هم مشاهده می کند. در قیامت هم قبول و هم نکول مشهود است. همچنین سرّ قبول و نکول نیز معلوم می شود چون قیامت روز ظهور حق و فاش گردیدن اسرار است؛ «یوم تُبلی السرائر (1) اگر کسی در دنیا توانست به مرحله ای برسد که نظیر قیامت بفهمد حجّش مورد قبول واقع شده یا نکول، او به گوشه ای از اسرار حجّ رسیده است. و قهراً سبب قبول یا ردّ را هم بررسی می کند.

رسول خدا - ص - فرمود: اگر کسی خواست بداند حجّ او قبول شده یا نه، ببیند بعد از بازگشت از بیت الله، دست به گناه دراز می کند یا نه، اگر

1- طارق : ۶

صفحه

۱۰۶

گناه نکرد، بداند که حجّش مورد پذیرش خداوند است و اگر باز گناه انجام می دهد، نشانه آن است که حجّ او مردود است (1). این معنا در سایر عبادتها نیز هست؛ مثلاً قرآن کریم درباره نماز فرموده است: «انّ الصلوة تنهي عن الفحشاء والمنکر (2)؛ نماز یک حقیقتی دارد که جلو اراده های زشت را می گیرد، گر چه خود نماز یک امر اعتباری است. لیکن حقیقت آن یک امر تکوینی است. اگر کسی بخواهد کاری را انجام دهد، مبادی نفسانی دارد، تصور و تصدیق و شوق و عزم و اراده و مانند آن پیدا می شود، همه این ها جزء امور تکوینی هستند.

نماز برای نمازگزار یک نقش تکوینی دارد. انگیزه ها، اراده ها، شوق ها، تصمیم ها و عزم های او را تعدیل می کند که نسبت به خیر مصمّم باشد و نسبت به شرّ تصمیم نگیرد. چیزی که در محور تصمیم گیری انسان سهم تکوینی دارد، حقیقت نماز است. آنچه که در انسان شوق به شرف و شرع و فضیلت ایجاد می کند، حقیقت نماز است. همین معنا در حجّ نیز هست. این روح حجّ است که امر تکوینی است و جلوی تصمیم ها و اراده های زشت را می گیرد.

روح و جان کعبه ولایت است

باید بگویم که کعبه و حرمتش، زمزم و شرافتش، صفا و مروه و صفایش، قربانگاه و تقوای قربانی اش، رمی جمرات و طرد شیطانش،

1- بحار طبع قدیم، کتاب الحج، ص ۵۹

2- عنکبوت : ۴۵

صفحه

۱۰۷

عرفات و نیایش خالصانه اش، و سرزمین حرم با تمام برکاتش، در پرتو ولایت و امامت رسول خدا و اهل بیت است. اگر کعبه به همه این شرافت ها مزین است، روح عمل و مناسکش ولایت و امامت و شناخت امام و خضوع در برابر امام است.

خداوند متعال به مکه ای سوگند یاد می کند که پیغمبر در آن باشد. مکه ای که پیامبر در آن نباشد، جز سنگ و گل نیست؛ «لا اقسام بهذا البلد و أنت حل بهذا البلد» (1)

آری اگر خداوند به مکه سوگند یاد می کند، به پاس احترام معصوم است. اگر کعبه و مسجدالحرام را به عظمت ستود و فرمود:

«ومن یرد فیه بالحاد بظلم نُذِقَهُ من عذاب الیم» (2)

«هر کس نسبت به کعبه و حرم اراده و قصد سوء و الحاد کند ما او را به عذاب دردناک گرفتار می کنیم

و اگر می فرماید: «ألم ترَ کیفَ فعلَ رَبِّک بأصحاب الفیل ألم یجعلَ کیدَهم فی تضلیل فأرسلَ علیهم طیراً أبابیل تُرمیهم بحجارة من سجيل فجعلهم کعصف مأكول» (3)

اگر ابرهه با همه فیل هایش، به وسیله طیر ابابیل ذلیل می شود و فرار می کند، این همان خشم خدا است که: «ومن یرد فیه بالحاد بظلم نُذِقَهُ من عذاب الیم» .

1- بلد : ۱

2- حج : ۲۵

3- فیل : ۱

صفحه

۱۰۸

افرادی چون ابن زبیر که حسین بن علی و علی بن الحسین - علیهما السلام - را تنها گذاشت و به یاری شان نشناخت اگر به درون کعبه هم پناه ببرد، کعبه با همه قداستی که دارد دیگر حرم امن خدا نیست و با منجنیق حجاج بن یوسف ویران می شود.

خدایی که روزی با طیر ابابیل جلو ابرهه را گرفت، این بار مهلت داد تا حجاج از بالای کوه ابوقبیس، با نصب منجنیق و سنگهای آن کوه، کعبه را ویران کند.

آری، حرمت کعبه به احترام امامت امام است. جان کعبه ولایت است. روح کعبه امامت است. اگر کسی امام را نشناخت مصداق «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» (1) خواهد بود و او اگر حتی به درون کعبه پناه ببرد از امن اله برخوردار نیست. چرا که:

«بُنی الاسلام علی خمس؛ علی الصلوة والزکوة والحج والصوم والولاية وما نودی بشيء بمثل ما نودی بالولاية» (2) به امید آن که حج با تمام ابعادش که رسول خدا - ص - فرمود: «خذوا عني مناسککم» (3) و زیارت کعبه با شیوه ای که ابراهیم - سلام الله علیه - از خدا مسألت کرد که: «وَأرنا مناسکنا و تُب علینا إناک أنت التواب الرحیم نصیب همه زائران بیت الله الحرام بشود و طواف کنند و همانند فرشته از آن دیار بازگردند و حامل نور باشند.

غفر الله لنا ولكم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

1- وسائل الشيعة، ج ١٦، ص ٢٤٦

2- وسائل الشيعة، ج ١، ص ٧

3- تيسير الوصول، ج ١، ص ٣١٢